

سہ ماہیہ قلمی مہینہ نامہ

مہینہ (جلی مہینہ)



انتشارات حزب براندازان

<http://Iranarchism.com>

سازماندهی موتاهاها...

موتا (علی عبدالرضایی)

چاپ اوّل: خرداد ۱۴۰۱

کلیه‌ی حقوق این اثر، برای نویسنده و «انتشارات حزب براندازان» محفوظ است.

فهرست

- سرمتن..... ۱
- بحرانِ عدمِ سازماندهی..... ۵
- مؤلفه‌های سازماندهی چیست؟ (بخش اول)..... ۳۹
- مؤلفه‌های سازماندهی چیست؟ (بخش دوم)..... ۴۹
- اهمیت سازماندهی براندازی (بخش اول)..... ۵۵
- اهمیت سازماندهی براندازی (بخش دوم)..... ۶۱
- رابین‌هودهای خیابانی، فیلسوفانِ زبانی..... ۷۰
- چگونه به فعالیت تک‌نفره سازمان بدهیم؟ (بخش اول)..... ۷۶
- چگونه به فعالیت تک‌نفره سازمان بدهیم؟ (بخش دوم)..... ۸۳
- اصولِ مدیریتِ پروژه..... ۸۸
- چرا براندازی بدون مبارزه پارتیسانی ممکن نیست؟ (بخش اول)..... ۹۷

چرا براندازی بدون مبارزه پارتیسانی ممکن نیست؟ (بخش دوم)...۱۰۷

چگونه راه مبارز و مبارزه‌ی سیاسی منحرف می‌شود.....۱۱۶

بدون سازماندهی دهاتی‌ها و جنوب‌شهری‌ها، براندازی

غیرممکن است. (بخش اول).....۱۳۳

بدون سازماندهی دهاتی‌ها و جنوب‌شهری‌ها، براندازی غیرممکن

است. (بخش دوم).....۱۴۰

سرمتن

گزاره‌ی «براندازی بدون سازماندهی ممکن نیست» برای تمام پارتی‌ها و لیبرته‌ها آشناست و براندازانی که بحث‌های مرا دنبال کرده‌اند، نیک می‌دانند که در پنج سال گذشته بسیاری از سخنرانی‌هایم به سازماندهی مبارزه با جاعش اختصاص داشته‌اند. متأسفانه سرمایه‌هنگفتی که صرف تحریف و سانسور صدای من می‌شود، مانع شد تا همه‌ی براندازان از آموزش‌های میدانی نو، جهت سازماندهی مبارزات‌شان برخوردار شوند و جز پارتی‌ها و نسل جدید روشنفکران ضدروس، ندیدم گروهی به سازماندهی نیروهایش علیه جاعش پردازد.

از این جهت شورای تحریریه حزب براندازان تصمیم گرفت کل سخنرانی‌هایم درباره سازماندهی مبارزات را پیاده کرده و لباس نثر بپوشاند. کتاب «سازماندهی موتاهاها» اولین جلد از این سلسله سخنرانی‌هاست که آماده شده و از نظر شما می‌گذرد.

حتمن اشکالاتی بر نثر این کتاب وارد است اما این دلیل نمی‌شود
سپاسگزار شاگردان و یاران شجاعم نباشم که این سخنرانی‌ها را
پیاده و ویراستاری کرده‌اند.

موتا (علی عبدالرضایی)

خرداد سال ۱۴۰۱

بحرانِ عدمِ سازماندهی

فقط جلقی‌ها به گذشته پُز می‌دهند. فقط جلقی‌ها! آن‌هایی که مدام از «ممد پدوفیلی» پیروی می‌کنند. این جماعت جلقی حتی وقتی که جلق نمی‌زنند، می‌زنند! مثلن تا به تایلند می‌رود و با چهار تا پاره پوره همخوابگی می‌کند، یک هفته حرف از این می‌زند چه چیزهایی را زمین زده است و از کردن‌هایش می‌گوید؛ در حالی که او در تایلند نکرده، بلکه فقط گاییده شده‌ست! در واقع، شما با یک عده موالی‌زاده رو به رو هستید. آنهایی که در آپانگان جفت کرده بودند و این روزها تنها پای تلویزیون عنت‌آشغال جلق می‌زنند و حرف از آپان می‌زنند. شما پارتی‌ها نیک می‌دانید که این‌ها در آپان‌گان هیچ‌کاره بودند. حتی شما هم که آن قیام بزرگ را رقم زدید، حق ندارید درباره‌ی گذشته حرف بزنید. چون شما نباید جلقی باشید!

جلقی تجربه نمی‌کند، تخیل می‌کند و در این تخیل امری را در ذهن نمی‌سازد بلکه در خدمت اکت ناکرده عمل کرده و چون واقعی نیست در تخیل درجا می‌زند. مانند پدران شما در براندازی سال پنجاه و هفت و پدران‌شان در هنگامه‌ی براندازی مشروطه! از یک سوراخ قرار نیست هزاربار گزیده شویم.

عزیزان، براندازان! تاکنون هر براندازی که در کشوری و یک جای تاریخ اتفاق افتاده، حاصل سازماندهی بوده است. سازمان به معنی واحدی اجتماعی که عامدانه ساخته و بازسازی شود تا به دستیابی اهدافی مشخص منجر شود.

یک سازمان، نهادی مستقل است که یک مأموریت خاص دارد و می‌تواند با نیت انتفاعی یا غیرانتفاعی تأسیس شده باشد. سازمان، یک ماهیت اجتماعی است که دارای ساختار، اهداف و مرز مشخصی است.

در پروژه‌ی یک انقلاب، بخش مفهومی و معناساز موفق می‌شود مردم را سازماندهی و با خودش همراه کند. اما نکته مهم این

است که انقلاب باید در جهت منافع مردم و پایبند به منافع ملی باشد. در براندازی مشروطه، انقلاب صورت نگرفته بود؛ گروهی، سازماندهی قوی‌تری داشتند و با فریب مردم و همراه کردن آنها با خود، تجارت‌شان را به انجام رساندند؛ در نهایت نامیده‌ی «انقلاب مشروطه» اشتباه است.

در سال پنجاه‌وهفت هم اقلیتی با برخورداری از سازماندهی و سازمان‌بخشی، توانست مردم را فریب دهد و آن حرکت هم در جهت پیشبرد اهداف شوروی، آمریکا و انگلیس در خاورمیانه بود که در نهایت روسیه توانست نیروی سوارشده بر موج براندازی پنجاه‌وهفت را تحت سیطره‌ی خود بگیرد. حزب توده از سازماندهی خوبی برخوردار بوده اما رفتارزنی این حزب زیر سیطره و نظر روسیه بود و در نتیجه این حزب مزدور بیگانه محسوب می‌شود و به این خفت تاریخی افتخار هم می‌کند. در آن دوران توده‌ای‌ها از لحاظ حزبی، بهترین سازماندهی را داشتند،

دارای رسانه (هفته‌نامه، ماهنامه و مجلات مختلف) بودند، کتاب ترجمه می‌کردند و نشر می‌دادند.

حزب توده با هدف خدمت به بیگانه (اتحاد جماهیر شوروی) تشکیل شده بود، در نتیجه اهداف سازمانی‌اش هم در جهت پیشبرد اهداف آن کشور بود نه مردم ایران! کما اینکه مدام مردم مردم می‌کردند اما بویی از مردم نبرده بودند.

من از زوایای دیگر به سازماندهی می‌پردازم و این بحث را بیشتر توضیح خواهم داد تا فهم آن هم ساده‌تر شود. سال ۱۳۵۷ در ایران یک «براندازی» اتفاق افتاد. این براندازی محصول عملکرد ناقص تمام احزاب نابالغ بود، گرچه جمهوری اسلامی (ملاپاسداران) آن‌ها را گروهک می‌نامد. برای نمونه گروهک مجاهدین، گروهک فدائیان اکثریت، گروهک توده و... آیا واقعاً این‌ها گروهک بودند؟! البته که نه! هر کدام از این احزاب بدنه‌ی مردمی داشتند. برای نمونه، فایل‌های ویدیویی سخنرانی‌های مسعود رجوی برای دانشجویان دانشگاه تهران در سال‌های

۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نشان می‌دهد عده‌ی زیادی از این دانشجویان پای سخنان مسعود رجوی می‌نشستند. در نتیجه گروه مجاهدین خلق نه تنها گروهک نبود بلکه از سازمان‌بندی بزرگی برخوردار بود. به امروز بلغورچی‌هایی مثل فرخ‌لقا ملانگهدار (فرخ نگهدار) نگاه نکنید! اکثریتی‌ها و اقلیتی‌ها در دهه شصت عملکردی سازمانی داشتند. یا افرادی مثل پیکاری‌ها را در نظر بگیرید، جوانان آزادیخواهی که با خواندن مارکس، لیبروتر شده و عاشق «امر تازه» بودند، آنها تا زمانی که می‌خواندند و خود را به‌روز می‌کردند، خوب هم عمل می‌کردند اما دیگر اثری از آنها نیست.

بحث اصلی من این است که در جریان براندازی سال ۱۳۵۷ سازمان‌های کوچک و بزرگی نقشی کلیدی داشتند اما قدم بعدی ملاحا پس از در دست گرفتن قدرت، نابود کردن این سازمان‌ها و احزاب بود. در حالی که با گذشت زمان، مادرسید خمینی انواع ساختارها و سازمان‌های در خدمت حکومت چون سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، انواع

انجمن‌های اسلامی و گروه‌های حزب اللهی را تشکیل داد و به همان نسبت که سازمان وابسته به حلقه‌ی مرکزی حکومت تاسیس کرد به تخریب احزاب و سازمان‌های مخالف پرداخت و در نهایت جنگ با کشور عراق را شروع کرد. فضای جنگ، امکان سرکوب و حذف احزاب و افراد مخالف جمهوری اسلامی را پدید آورد. از سوی دیگر به مردم گفته می‌شد که دشمن خارجی دارند و هر کسی با جمهوری اسلامی مخالفت کند، در خدمت بیگانه‌ست! در نهایت ملاپاسداران تمامی گروه‌ها، احزاب، سازمان‌ها و سازمان‌بندی‌ها را بطور کامل از بین بردند و ضمن اینکه فعالیت احزاب ممنوع شد. چنان‌علیه احزاب و فعالیت حزبی تبلیغ کردند که هنوز هم کلمه‌ی حزب را می‌توان در جامعه تابو قلمداد کرد. این‌همه تخریب سازمان‌های مردمی در حالی اتفاق افتاد که ملاها خود سازمان‌اندیش بودند. در همین راستا خمینی، فرمان تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی را داد و نیک می‌دانست تا زمانی که مخالفان حکومت غاصب جمهوری

اسلامی سازمان‌دهی نداشته باشند و تشکیلاتی عمل نکنند، خطری حکومت جاعش را تهدید نخواهد کرد. در براندازی سال ۵۷، سران احزاب مخالف حکومت جاعش، اعدام و برخی دیگر زیر شکنجه ناچار به مزدوری برای ملاها شدند و همچنین بسیاری از این افراد بنا به خواست حکومت به خارج از کشور منتقل شدند و با مخالفت کذایی نقش اپوزیسیون خواجه را ایفا کرده و در بسیاری از بحران‌های با رهبری معکوس سبب گمراهی مردم شدند و از این طریق از حکومت جاعش پشتیبانی کرده‌اند. در تمام این سالها مبارز و مبارزه داشتیم اما لیدرها (کسانی چون فرخ نگهدار) در حال همکاری با قاتلان ایرانیان و خیانت به کشور بودند. خمینی و ملاپاسداران نیک می‌دانستند برای اینکه پابرجا باشند، باید تشکیلات و سازمانهای حزب‌اللهی را وسیع‌تر کنند. انواع و اقسام احزاب اکنون در ایران وجود دارند که گروه‌های مختلف حزب‌الله را شامل می‌شوند. ورژن‌های مختلف حزب‌الله اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، حزب‌الله فمینیسم یا

همان فمنیسم اسلامی، انواع حزب الله شخصیت محور مثل حزب الله رفسنجانی، حزب الله خامنه‌ای و حزب الله خاتمی، انواع حزب الله خارجی در قالب گروههای نیابتی چون حشد الشعبی، حزب الله لبنان، حوثی‌ها، زینیون افغانی و پاکستانی حافظ حرم و... در نهایت همه حول محور یک حزب و آن هم حزب الله می‌گردند. حزب الله، بیش از هشتاد حزب، بنیاد و سازمان در اختیار دارد که همه از دم پیرو تزه‌های تروریستی ممدیدوفیلی‌اند. با جستجو در فضای مجازی متوجه می‌شوید که انواع و اقسام مقالات و مطالب درباره سازمان و تشکیلات توسط سرباران سپاه و ملاها نوشته شده است اما در مورد این امر کلیدی، مقاله‌ای توسط مخالفان جاعش نوشته نشده است!

ملا پاسداران برای اینکه در قدرت بمانند مدام در حال نظریه پردازی‌اند که چگونه عده‌ای مذهبی تشکیل سازمان بدهند و اکت سازمانی انجام دهند. اما اپوزیسیون یا گروه‌های مخالف جاعش چه اکتی در این راستا انجام داده‌اند؟ این‌ها همه جز یک

مشت فعال بی‌ایده و شکست‌خورده نیستند. عده‌ای نادان که هنوز در بن‌بستِ سال ۵۷ مانده و دیگر حرکتی میدانی در جهت براندازی جاعش انجام نمی‌دهند. راست و چپ هم ندارد. این‌ها هنوز هم دارند درجا می‌زنند، درحالی‌که حزب الله در طول زمان مدام خودش را مورد بازنگری قرار داده و با جدیدترین امکانات تشکیلاتی و فریب‌سازی، حرب‌های خودش را اجرایی می‌کند. نیم‌نگاهی اگر به فعالان تویتر فارسی بیندازید، متوجه خواهید شد که ارتش سایبری سپاه پاسداران در قالب گروه‌های سازمان‌دهی شده در صف اپوزیسیون نفوذ و از آنها برای پیشبرد اهداف خودش استفاده می‌کند.

من بر این باور استوارم تا وقتی که جنبش براندازی در جهت ایجاد تشکیلات و سازمان‌دهی اکتی انجام ندهد، براندازی جاعش ممکن نخواهد شد. کما اینکه در قیام آپانگان «آبان ۹۸» نابودی جمهوری اسلامی به وقوع نپیوست و آتشبار فکری جاعش در قالب انواع و اقسام مزدوران فعال در تلویزیون‌هایی مثل عنترآشغال «ایران

اینترنشنال» با فریب عامه‌ی مردم موجب تنها شدن جوانان برانداز در خیابان‌ها شدند و در نهایت حکومت، همین جوانان برانداز را هم قتل عام کرد!

از این جهت ما هرگز هیچ نزاع و جنبشی را علیه جاعش آغاز نکرده‌ایم! چون هنوز اثری از هماهنگی و سازماندهی در جنبش براندازی نیست. همین سردرگمی باعث شد که علی‌رغم ضعف شدید جاعش در طی چهار سال گذشته باز جنبش براندازی پیروز نشود و فردی چون رضا پهلوی همچون چهل سال گذشته مردم را دعوت به مخالفت آرام و مبارزه‌ی مدنی بصورت لب و دهنی کند. و این دقیقن همان چیزی است که امنیتی‌های اصلاح‌طلب و ملاپاسداران می‌خواهند. آنها از چنان قدرت فریب‌سازی و پروپاگاندا‌یستی‌ای برخوردارند که می‌توانند یک‌شبه از فالانژترین حزب‌اللهی یک رأس نوری‌زاد بسازند که جز در خدمت سپاه روسپیه نیست و تنها با شعارهای لب‌ودهنی و تولید بالماسکه‌های مجازی و غیرمیدانی برای دوام جاعش زمان می‌خرد، آنها می‌توانند

با بولد کردن و تحمیل عوام‌ترین زنان، یعنی کسانی مثل نرگس محمدی جنبش زنان را کنترل کنند.

کار تشکیلاتی و سازمانی جاعش چنان اساسی‌ست که دیگر تشخیص برانداز و حکومتی حتی برای براندازهای ژنی صعب شده و تنها عامل این‌همه گیجی و منگی عدم کار سازماندهی و بی‌برنامگی‌ست، اینکه اصلاح‌طلبان با وجود پرونده سیاهی که در قتل و غارت دارند اما با حضور در مصاحبه‌های «مهدی فلاحی» بدل به قهرمانی مردمی می‌شوند، محصول کم‌کاری و خیانت اپوزیسیون است چون هیچ برنامه‌ای جهت افشای مزدوران نفوذی و پروپاگاندهای رژیم ندارد.

ملاپاسداران، خطرناکترین دشمنان‌شان را گروهی می‌دانند که در جهت مبارزه‌ی تشکیلاتی و سازمانی عمل می‌کند. آنها می‌دانند که باید آن گروهی را بزنند که سازمان‌بخشی می‌کند. طرح بحث سازماندهی براندازان پاشنه‌ی آشیل جاعش است و در سال ۱۳۹۷ به محض اینکه به سازمان‌دهی میدان پرداختم و بحث تشکیل

هسته‌های پارتی‌سانی محلی را مطرح کردم، ناگهان تمام تریبون‌ها به سانسور صدای من پرداختند و هنوز منابع مالی زیادی صرف می‌شود تا صدای من به مردم ایران نرسد.

فکر کنید! چرا براندازی ۵۷ اتفاق افتاد؟ چون که گروه‌ها و ایده‌های مختلف، به اصالت بحث سازماندهی پی برده بودند و حزب تشکیل می‌دادند؛ همان چریک‌های فدایی خلق، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و اساسن کل چپ‌ها، به چندین شاخه بدل شدند و تحت عناوین مختلف کار تشکیلاتی می‌کردند، در واقع سازمان‌بندی‌های مختلف داشتند، اگرچه ایده‌ی نویی نداشتند و بی‌بهره از دانش روز مبارزه بودند اما عده‌ای جوان آزادی‌خواه بودند که خوب می‌دانستند چگونه براندازی را به دست دهند. از سوی دیگر همین جوانان متاسفانه هیچ درکی از تفاوت براندازی و انقلاب نداشتند، آنها پیش‌تر در براندازی مشروطه هم مثل سال ۵۷ پیروز شده بودند اما هرگز موفق نشدند انقلابی شعوری و ساختاری را به دست دهند. اشتباه این احزاب این بود که هیچ درکی

از استعمار مغزی و قلبی اسلام نداشتند و نسبت به خطر ایدئولوژی کثیف اسلام‌یستی غافل بودند.

به خاطر بیاوریم که نیروی محرکه‌ی دو براندازی مشروطه و ۵۷ جوانان ایران بودند که برای تغییر بنیادین جان بخشیدند. آن‌ها حتی در مخیله‌شان هم نمی‌گنجید که بعد از براندازی ۵۷ مردم ایران به چنین فلاکتی دچار می‌شوند.

پنجاه‌وهفتی‌ها هنوز هم درکی از تاریخ این چهارده قرن گذشته‌ی ایران که فرم کم‌دی دارد، ندارند و با وجود زندگی در غرب هنوز متوجه ساخت تراژیک تاریخ غرب که از گذشته عبرت می‌گیرد، نشده‌اند. هنوز بسیاری از پنجاه‌وهفتی‌های ابله دم از اسلام خوب می‌زنند و نفهمیده‌اند که دلیل تمام شکست‌های ماطی چهارده قرن گذشته اسلام بوده است. اسلامی که با پرچمداری مادرسید حسن مدرس با وجود پیروزی روشنفکران در براندازی مشروطه مانع انقلاب شعوری شد، اسلامی که با سرکرده‌گی مادرسید خمینی با وجود پیروزی براندازی ۵۷ مانع انقلاب ساختاری در ایران شد.

واقعیت این است که علی‌رغم پیشرفت اجتماعی ایران در دوران پهلوی، آن‌دسته از ایرانیانی که کارمند دولت نبودند یا در روستاها و شهرهای کوچک اقامت داشتند، زندگی اقتصادی خوبی نداشتند، فضای بسته سیاسی در دوران پهلوی باعث شد که مردم درک درستی از تغییر و انقلاب نداشته باشند و در دام ارتجاع اسلامی بیفتند. شما فکر نکنید که اکنون کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، یا مجاهدین خلق غبطه‌ی زمان شاه را نمی‌خورند. این‌ها در آن‌زمان هرگز فکرش را هم نمی‌کردند که اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران بدتر شود. واقعیت این است که یک اقلیتی در زمان شاه زندگی خوب داشتند، اکنون رسانه‌ها فقط زندگی خوب آن اقلیت را نشان می‌دهد. کوخ‌نشین‌ها، جنوب‌شهری‌ها را نشان نمی‌دهد. از تصویر دقیق شهر نو هیچ نشانی نیست که خیلی‌ها نمی‌دانند چه دختران مستعدی به دلیل فقر و تضاد طبقاتی مجبور به تن‌فروشی می‌شدند. ولی اکنون شما آن وضعیت را با زمان حال مقایسه می‌کنید که بی‌برو برگرد اوضاع به‌سیاری فجیع‌تر شده، صد البته که اوضاع آن

زمان از امروز بهتر بود. چون شاه، پیش و بیش از آنکه مسلمان باشد ایرانی بود و همین باعث رنجش ملاها و فرزندان توده‌ای‌شان می‌شد که هنوز هم در حال برده‌گی جهت کشورگشایی روس‌ها هستند.

خمینی این برده‌ی روسی، اولین کاری که به بهانه‌های مختلف اما به‌دستور ارباب‌ش انجام داد، نابودی سازمان‌بندی‌ها بود. حتی حزب توده و «چریک‌های فدایی خلق» و دیگر گروه‌های کموسلمان که مزدوری کمونیسم روسی را می‌کردند، نابود کرد. حتی کسی مثل کیانوری را هم به زندان انداخت، زیرا که روسیه ملاها را به مزدوران توده‌ای ترجیح می‌داد. ملاهایی مثل میرزای شیرازی پیشتر بنا به‌دستور تزار با طرح فتوا، ارتش ضعیف قاجار را وادار کرده بودند تا به جنگ ارتش تزار رفته و بعد از شکست در جنگ زیر بار قرارداد ترکمانچای و گلستان برود که منجر به از دست رفتن بخش بزرگی از خاک ایران شد. ملاها پیش‌تر خود را در خدمتگزاری به کشورگشایی روس‌ها به اثبات رسانده بودند

برای همین روس‌ها که می‌دانستند سازمان‌بندی نمی‌گذارد یک مشت ملاپاسدار ابله به حکومت بر ایران ادامه دهند، در نتیجه با در اختیار داشتن مطبوعات روشنفکری‌ای که تولید فکر سیاسی می‌کردند، مفاهیمی مثل پارتی (حزب) را که نامیده‌ای ایرانی‌ست، طوری دفرمه کردند که ایرانیان تا همین امروز هم از حزب و فعالیت حزبی انزجار دارند غافل از اینکه در حال حاضر کل دنیا دارد از تفکرات پارتی (حزبی) سود می‌برد.

به صورت خلاصه و کوتاه از دید زبان‌شناسی به کلمه‌ی «پارتی» می‌پردازم.

پارت (پارسی باستان: پَرثَوَه، پارتی: پَرثَو، پارسی میانه: پَهَلَو) یا پارتی یکی از مناطق تاریخی ایران باستان و از ساتراپ‌نشینان هخامنشی بود. در این مناطق قوم پارت که شامل شمال و شمال شرقی ایران امروزی می‌شود، سکونت داشتند.

معنای لغوی کلمه‌ی پارتیزان در زبان انگلیسی «The Partisan» و در زبان آلمانی «der Partisan» به گروهی از افراد مسلح گفته

می‌شود که به صورت گروهی یا فردی با نیروی غاصبی که کشورشان را تصرف کرده است، می‌جنگند. در واقع ایده و هدف پارتیسان از جنگ با غاصبان کشورش، آزادی مردم و کشورش از طریق نابودی غاصبان است.

بعضی از واژه‌ها در طول زمان دچار تغییر می‌شوند که در مورد کلمه‌ی «پارتیزان» شاهد تغییر حرف «س» به «ز» هستیم. در واقع اصل واژه‌ی «پارتی‌سان» و معنای آن (به سان پارتی‌ها یا به شیوه‌ی پارتی‌ها) جنگیدن است. پارتی‌ها از اقوام باستانی ایرانی که در دوره‌ی اشکانیان در فلات ایران به قدرت رسیدند و فلسفه‌ی جنگیدن آنها؛ جنگ‌های نامنظم، غیرمتمرکز و شبیخون بود.

امروزه نیروهای غاصب در هئیت اسلامیت‌ها، ایران را غصب کرده‌اند در نتیجه نیروهای آزادی‌بخش باید در قالب گروه‌های پارتی‌سانی، جنگ علیه دشمنان ایران را آغاز کنند.

بعد از براندازی ۵۷، اتحاد جماهیر شوروی دیگر تاب مقاومت در جنگ سرد را نداشت و دچار فروپاشی شد و رییس جمهور وقت آمریکا «بوش پدر» جشن گرفت که سرانجام کشورش موفق شد شوروی را شکست دهد. اما چیزی نگذشت که سیاست خارجی آمریکا متوجه یک فضای خالی بزرگ بنام دشمن شد. در این برهه تروریسم اسلامی با محوریت جمهوری اسلامی بهترین جایگزین برای محور شر بود. روسیه هم برای اینکه از این نمد کلاهی برای خودش دست و پا کند، با در دست گرفتن کنترل جمهوری اسلامی، ایران را بدل به صفحه‌ی شطرنج بازی‌های سیاسی‌اش کرد. آمریکا هم راغب بود همچنان یک اهریمن تو خالی و بی تدبیر در مقابل سیاست‌هایش داشته باشد تا آن را جایگزین کمونیسم کند. سرمایه‌گذاری علیه بلوک شرق می‌بایست همچنان بکار گرفته شود. در واقع بعد از فروپاشی شوروی، هر گارد جمهوری اسلامی علیه آمریکا در خدمت منافع روس‌ها بود و روس‌ها با خیانت

رجال جاعش به ایران، موفق شدند باز قوای از دست رفته را بازیابی کنند.

پوتین، جمله‌ی معروفی دارد، می‌گوید: «شخصی، یک روسی ملی و واقعی‌ست که وقتی فروپاشی شوروی را به‌خاطر می‌آورد، اندوهگین شود اما همان فرد اگر در فکر بازسازی اتحاد جماهیر شوروی باشد، احمقی بیش نیست.»

تفکر پوتین پشت این جمله حکایت از سرآغاز یک استعمار نوین می‌کند. روس‌ها دیگر نباید از شیوه‌ی استعمار استالین و تزار بهره ببرند بلکه به گونه‌ای نو استعمار باید صورت پذیرد. برای فهم ساده‌تر دریاچه‌ی خزر را به عنوان مثال در نظر می‌گیرم. این دریاچه بین پنج کشور (ترکمنستان، آذربایجان، قزاقستان، ایران و روسیه) تقسیم شده است. براساس قوانین بین‌المللی اگر ایران و اتحاد جماهیر شوروی مالک این دریاچه قلمداد می‌شدند، سهم کشور ایران از خزر می‌بایست پنجاه درصد باشد. اما اکنون سهم ایران با وجود کشورهای جدا شده از شوروی زیر پانزده درصد

است. سهم کشور روسیه هم به صورت فرمالیته نوزده درصد اما آیا واقعاً این سهم واقعی روس‌ها از خزر است؟ البته که جواب منفی است. روس‌ها بر سهم تمامی این کشورهای حاشیه‌ی خزر کنترل دارند و به صورت مستقیم و غیر مستقیم از منابع خزر سود می‌برند.

روسیه کل منافعی که به کشورهای چوون ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان تعلق می‌گیرد، متعلق به خودش هم می‌داند. این چند کشور دیگر ضمیمه‌ی خاک روسیه نیستند اما چون تحت کنترل روس‌ها هستند به صورت نوین تحت استعمار قرار گرفته‌اند. از طرفی دیگر اگر این کشورها بخشی از شوروی بودند، حکومت مرکزی روسیه می‌بایست از درآمد کسب شده هزینه‌های جاری این چند کشور را پرداخت کند. اما با شیوه‌های نوین استعماری پوتین، نه هزینه‌ای پرداخت می‌شود و نه این کشورها جزوی از روسیه هستند اما تحت کنترل و فرمان پوتین، اعمال سیاست‌های کلان می‌کنند. کشورهای جدا شده از شوروی با هماهنگی روسیه

نیروی نظامی جهت مقابله با حمله‌ی نظامی خارجی تشکیل داده‌اند اما در جریان انقلاب مردم قرقیزستان همین نیروی «ناتوی روسی» جهت سرکوب مردم وارد خیابان‌ها شدند، فلسفه‌ی تشکیل این نیروی نظامی دفاع در برابر تهاجم خارجی است اما حفظ حکومت‌های وابسته به پوتین، حتی اگر منجر به کشتار و سرکوب مردم شود، اولویت دارد. فروش نفت و گاز این کشورها باید با هماهنگی روسیه انجام شود. کشوری چون آمریکا توانایی اعمال سیاست‌هایی جز فعالیت‌های محدود اقتصادی در این کشورها را ندارد. حضور آمریکا در این کشورها منوط به پرداخت باج و هماهنگی با روسیه است. مشاهده می‌کنید که اتحاد جماهیر شوروی نوین شکل گرفته اما مرزبندی‌ها به گونه‌ای دیگر است. پوتین با استفاده از اهرم سپاه پاسداران، ایران و عراق را تحت کنترل دارد و همچنین در آینده نه چندان دور افغانستان را از چنگ آمریکا درخواهد آورد و پی برآورده کردن عقده‌ی تزاری یعنی توسعه و گسترش حداکثری روسیه خواهد بود. به صورت مختصر

کشورگشایی و استعمار نوین روسی با «تحت کنترل درآوردن» کشورها صورت می‌پذیرد نه صرفن تصرف و ضمیمه کردن خاک کشوری به روسیه!

با طرح این تمهید می‌خواستم بیشتر پی به اهمیت سازمان‌دهی و کار تشکیلاتی ببرید، هر کجا که نمایی از پیروزی می‌بینید، شک نکنید سازمان‌دهی در آن نقشی ویژه داشته‌است. برای نمونه سقوط افغانستان توسط طالبان! آیا طالبان بدون سازمان‌بندی می‌توانست اینگونه موفق عمل کند؟

سالها کشور و دولت افغانستان از سوی ناتو به‌ویژه آمریکا حمایت و پشتیبانی می‌شد، بیست سال کشور خارج از کنترل طالبان بود. حکومت نسبتن مردمی تشکیل شد، روشنفکری افغانستان در حال رشد بود و جامعه‌ی افغان سعی در کنار زدن سنت داشت و کشور سمت نوگرایی پیش می‌رفت. با این وجود آنها هیچ توجهی به رفتارزنی سازمانی نداشتند اما طالبان، از سازمان‌بندی برخوردار بود

و برعکس دولت وقت افغانستان می‌دانست برای تحقق خواسته‌هایش باید عملکردی سازمانی داشته‌باشد.

همین اصلاح‌طلبان را نگاه بکنید، از پدران ملاشان یاد گرفتند به عنوان بخشی از حکومت، سازمان‌بندی داشته باشند و در فجیع‌ترین شرایط، هدایت کل رسانه‌های فارسی‌زبان را در دست بگیرند و بطور شبانه‌روزی به جراحی افکار عمومی پردازند.

بر کسی پوشیده نیست که کنترل کل رسانه‌های برون‌درزی فارسی‌زبان دست اصلاح‌طلبان است، اگر کمی دقت کنید به هماهنگی بین تلویزیون‌های برون‌درزی پی خواهید برد. از لحاظ سیاست‌گذاری، تهیه‌ی خبر و پرداختن به موضوعات کلیدی همه یکسان عمل می‌کنند طوری که فکر خواهید کرد همه‌ی این تلویزیون‌ها یک مدیر مشترک دارند، چون یک خط را دنبال می‌کنند. اکثر این سلبریتی‌های نوآمده‌ی برون‌مرزی را خود اصلاح‌طلبان بولد کرده‌اند تا در مواقع لازم از آنها بهره‌برداری کنند. این سلبریتی‌ها می‌توانستند در پنج سال گذشته سازمان‌دهی داشته

باشند، این‌ها کلی طرفدار و فن دارند که می‌توانند براحتی در مسیر براندازی قرارشان بدهند، اما مدام پیچ و مهره‌شان توسط اصلاح‌طلبان شل و سفت می‌شود و از این لحاظ در کنترل کامل جاعش‌اند.

اگر توجه کنید، می‌بینید که مدام در ایران جنبشی مردمی علیه جاعش شکل می‌گیرد، اما نتیجه نمی‌گیرد. در واقع مخالفت با جاعش و جمعیت مخالف وجود دارد، اما عدم برخورداری از مدیریت و هماهنگی موجب شکست جنبش‌ها می‌شود. اگر هم در جایی خرده هماهنگی‌ای می‌بینید، بدانید که توسط اصلاح‌طلبان کنترل می‌شود تا در وقت لازم مورد خدمت جاعش قرار بگیرند. چرا دیگر خبری از سلبریتی‌های برونمرزی نیست؟ در صورتی که در اوایل قیام فرودستان «قیام دی ماه ۹۶» همین سلبریتی‌ها حضور داشتند. اما به محض کنارزدن اصلاح‌طلبان توسط پارتی‌ها همه از صف مردم فاصله گرفتند و بنا به دستور اصلاح‌طلبان منزوی شدند.

جنبش براندازی تریبون و رسانه ندارد چون سازماندهی ندارد. ما قادر به هماهنگ کردن مردم نیستیم چون رسانه و در نهایت تشکیلات نداریم. من از یک بحران بزرگ حرف می‌زنم، بحران سازماندهی؛ همانطور که پیش‌تر بیان کردم در طول تاریخ هیچ انقلابی بدون سازماندهی اتفاق نیفتاده‌ست. در شکل‌گیری و شروع هر انقلابی، مردم همیشه نقش بسزایی نداشتند! انقلاب را همیشه کمتر از یک درصد مردم، یعنی یک اقلیت سازمان‌بخش و سازمان‌گرا به دست دادند! پس مدام نباید گفت همه‌ی مردم! همه‌ی مردم را نمی‌توانید سازماندهی کنید و به خیابان بیاورید. خطابم به گروه‌های نخبه، گروه‌های میدانی و پارتی‌هاست! باید در مناطقی چون دانشگاه‌ها، کوچه‌ها و کافه‌ها، میکروسازمان‌ها را تشکیل بدهید و هر اس از برچسب خرابکار نداشته باشید که توسط جاعش به شما زده می‌شود بلکه به این لقب که بنای بلاهت اسلامی را تخریب می‌کند، افتخار کنید. فریب نسل گذشته و پنجاه‌وهفتی را نخورید و دل به کمک و یاری شرق و غرب نبندید!

باید منابع مالی‌تان در داخل ایران باشد و آن چیزی نیست جز بیت‌المال که حالا فقط مال بیت رهبری‌ست، اجازه ندهید بیت رهبری بیت‌المال را روانه سوریه و لبنان و یمن و عراق کرده و خرج گروه‌های تروریستی کند، براندازی که از عهده‌ی تخریب از طریق نابودی عمارت حاجی برنیاید و قادر نباشد حق و حقوقش را از جاعش پس بگیرد، هرگز به کار مبارزه با اهریمن نمی‌آید. صف به صف، کروموزوم به کروموزوم حرکت کنید و اتفاقات و جنبش‌های مختلف را سازمان بدهید و تا می‌توانید به جاعش ضربه بزنید، تعدادتان را افزایش دهید و خودتان را قوی‌تر کنید، نسبت به رعایت مسائل امنیتی حساس باشید و بیهوده مثل احمق‌ها لو نروید! در اینترنت پی اسلحه نباشید، از انتخاب معشوق در فضای مجازی تا می‌توانید دوری کنید، نروید با چهره و صدای خودتان، ترانه پاپ یا رپ منتشر کنید تا راحت دستگیرتان کنند و بعد هم تازه پز اشتهار و قهرمان بدهید و ندانید اگر از ایران فرار نکنید از این به بعد باید به جاعش کولی بدهید! تازه حتی اگر خودتان را

جر بدهید که از ایران خارج بشوید باز هم بازنده‌اید، چون حقّ و سهم و هستی شما آنجاست، ایران کشور شماست!

خلاصه، اساسن هر کسی که می‌گوید من پارتی یا شاگردِ موتا هستم، اصل اوّل و آخرش باید تشکیل سازمان باشد. مثلن یک سازمان روشنفکری تشکیل بدهید، جلسه‌ی شعر برگزار کنید. اعضای جلسه باید همدل شوند و بین‌شان اعتماد برقرار شود. جلسه‌ی اوّل برای نمونه، وزن عروضی آموزش بدهید؛ کم‌کم از وزن عروضی به شعر سپید، از شعر سپید، به دموکراسی متنی، از دموکراسی متنی بپردازید به افشای ظلمی که در ایران صورت می‌پذیرد. طرح سوال کنید؛ اینکه چرا شاعرها، نویسنده‌ها، شماها، مسلمان و خواجه و بدبخت هستید. چرا هیچ حقّی در آن ماتم‌کده ندارید؟ روی همدیگر تأثیر بگذارید. از هزار روش می‌توان استفاده کرد و گروه تشکیل داد. آیا به کسی اعتماد ندارید؟! به خواهر، برادر، همسر و یار که اعتماد دارید. با آنها گروه تشکیل بدهید.

در وهله‌ی اوّل به دوست‌دختر یا دوست‌پسری که دارید مأموریت بدهید. از او بخواهید برای علاقه‌ای که به شما دارد باید عملیاتی چون شعارنویسی انجام دهد. وقتی عملیات را انجام داد، دیگر می‌توانید به صورت گروهی عملیات بکنید. به همین راحتی می‌توان تشکیل گروه داد و سازمان‌بخشی داشت. اما این گروه را باید گسترش داد. برای مثال دوست‌دختری که دارید یک برادر دارد، شما هم یک خواهر یا یک برادر دارید، چهار، پنج، شش، هفت نفر که جمع شدید، کار تمام است! از این به بعد شما یک گروه هستید و قدرت ساپورت همدیگر را در مسائل مختلف دارید و می‌توانید کارهای بزرگی را انجام دهید. اکنون هر کدام از شما بعد از هر تجربه‌ای، تبدیل به یک موتا می‌شوید و هر کدامتان باید یک میکروسازمان دیگری را تشکیل بدهید. اساسن حزب براندازان بصورت ریزومی ساخته شد. اکنون باید به تعداد اعضای مان حزب داشته باشیم. ما اگر این سازمان‌ها، گروه‌های عملیاتی محله‌ها را ایجاد نمی‌کردیم، پارتی‌های گرج نمی‌توانستند در سونامی آبانگان

نقش مرکزی ایفا بکنند. پارتی‌های شیراز هم بدون سازماندهی محال بود چنان غوغایی در قیام آبانگان کنند. در بقیه‌ی استان‌ها هم کمابیش این کار را به انجام رساندیم اما این سازمان‌بندی‌ها هنوز به نقطه‌ی اوج خودش نرسیده‌ست.

از طرف دیگر در صف جاعش هم علیه ما سازماندهی صورت گرفته است و از روش‌های گوناگون در جبهه‌های مختلف ضد ما عمل می‌کنند. جاعش بدون سازماندهی هیچ عملی را شروع، اجرا و به پایان نمی‌رساند.

تلویزیون‌های برون‌مرزی، تشکیلات و مدیریتِ کاملی دارند. هیرارشی و نظم سلسله‌مراتبی بین‌شان برقرار است. از ابژه‌ها و اعضای‌شان درست استفاده می‌کنند و کارها به تناسب بین‌شان پخش شده‌ست. اکنون تمامی مزدوران در جمهوری اسلامی، مزدوران برون‌مرزی (همان قمپوزیسیون) همه‌ی این‌ها با تشکیلات‌شان، سعی در سانسور ما دارند.

باری بحث سازماندهی را در شبکه‌ی تلویزیونی طرح کردم، همه‌ی ویدیوهای قبلی‌ام در آن شبکه به صورت آنی منتشر می‌شد، درحالی‌که مبحث سازماندهی را سانسور کردند و از نشر آن سر باز زدند. این به چه معناست؟! من چه مطلبی را بیان کردم غیر از بحث درباره‌ی سازمان‌بخشی؟ خطاب‌م با شما عزیزان این است که مدام نگویند من تنها رفتم آنجا فلان کار را کردم، یا من فقط می‌توانم تنها مبارزه کنم و به هیچکس اعتماد ندارم؛ بعد هم پُر این تنهایی را بدهید! یا اینکه بگویند من فقط با همسر موفقی می‌شوم! با این نگرش‌تان می‌خواهید بچه‌دار هم بشوید، در آن مملکتی که هر روز دامنه آزادی محدودتر می‌شود؟ اگر به کسی اعتماد ندارید، برای چه کسی پس مبارزه می‌کنید؟ پس همان بهتر که مبارزه نکنید! تا کی می‌خواهید خودتان را به موتا وصل کنید و من زبان‌تان باشم و جای شما حرف بزنم!؟

یادتان باشد جمهوری اسلامی و بیزینس‌من‌های سیاسی (کمپوزیسیون) می‌دانند که بدون وجود تشکیلات و سازماندهی در

خیابان‌ها با هزینه‌ی کمتری سرکوب خواهید شد. جاعش هراس دارد از جمعیتی که مستقل و دارای تشکیلات و سازماندهی شده وارد خیابان می‌شود.

از این وضعیت بدون سازماندهی و ضربه‌پذیری که هستید، خسته نشدید؟ اگر می‌خواهید جمهوری اسلامی را بریندازید، باید میکروسازمان مربوط به خودتان البته بدون محوریت حزبی تشکیل بدهید. در امر مبارزه علیه جاعش یک مبارز باید باور به براندازی داشته باشد. اما اگر بخواهید به آن محوریت حزبی بدهید می‌بایست از سازمان ماکروسکوپیک برخوردار باشید. اکنون شما در مرحله‌ی وصل شدن به سازمان ماکروسکوپیک نیستید. میکروسازمان‌ها، گروه‌های پارتی‌سانی هستند که سازماندهی شده‌اند تا اهدافی را جهت تضعیف جمهوری اسلامی انتخاب و در قالب عملیات آن را اجرایی کنند. در حین مبارزه می‌توانید مبارزانی که در کنار شما می‌جنگند با مانیفست حزب براندازان آشنا و آنها را با ایده‌های حزب همراه کنید. نکته‌ی مهم این است

که در شروع مبارزه نباید اهداف و باور حزبی را به مقوله‌ی براندازی اولویت داد. با گذشت زمان اگر جزایر پراکنده‌ی پارتنی‌سانی (میکروسازمان‌های فعال و در حال مبارزه) به حد نصاب برسد، برای مثال اگر پنجاه‌هزار میکروسازمان در سرتاسر کشور داشته باشیم و بتوانید در عرصه‌های کوچک و محدود اما از زوایای مختلف به جاعش ضربه بزنید طوری که تمام رسانه‌های دنیا مملو از اخبار شما شود، در آن هنگام سازمان‌بندی بزرگ شکل می‌گیرد و موعد فاز آخر براندازی اعلام می‌شود. در این برهه هیئت ماکروسکوپیک که با خودمدیریتی نوین شکل گرفته (و میکروسازمان‌ها با آن هماهنگ خواهند شد) چون حداقل ده هزار لیدر محلی مختلف در سرتاسر کشور خواهد داشت؛ آن وقت است که بعد از براندازی، می‌توانیم مدعی بسط دموکراسی و تقسیم و پخش قدرت از پایین به بالا شویم و از این طریق مردم را در اداره کشور سهمیم کنیم. در این پروسه‌ی چندین و چندسازمانی، گروه‌های درپیتی یا ملّیان قادر نخواهند بود مردم را نادان فرض

کنند و به افکارشان شکل بدهند. در ایران متأسفانه همیشه یک سازمان یا گروه کوچک مثل ملاحا، ناآگاهی مردم را سازماندهی کرده و برای اینکه به قدرت برسد از حربه‌ی فریب استفاده کرده‌است. در طول چهارده قرن گذشته سلطنت و حکومت‌های سلطانی چگونه شکل گرفتند؟ بعد از چیرگی اسلام، ما هرگز در ایران قوانین ایرانشهری و حکومت پادشهری نداشتیم بلکه آنچه داشتیم سلطنت اسلامی بود. همیشه معترضی در نقش یک آقازاده و سردار علیه سلطان ظالم قیام کرده و همین که در جنگ پیروز شد خود در جای سلطان نشسته و ظلم و سلطنت اسلامی را ادامه داده‌ست. پس برای اینکه فریب آقازاده یا سلطان‌زاده‌ی بعدی را نخورید باید افکارتان را سازمان‌دهی کنید، باید دایره اطلاعات تاریخی و سیاسی سازمان را بسط بدهید، باید پی سازماندهی منابع مالی باشید تا دیگر مرید و عمله این ملازاده یا آن خان‌زاده نشوید.

براندازان در حال حاضر با دشمنی می‌جنگند که مزدورانش از مدرن‌ترین کار تشکیلاتی در حیطه‌ی جنگ‌های سرد و سخت بهره می‌برند. در همین تلویزیون‌های برونمرزی، ملاسلطان خایمی شما را با گردانی از بسیجی‌ها در رسانه‌های مختلف مشغول کرده‌است. من در داخل و خارج ایران جز سیطره‌ی جمهوری اسلامی را نمی‌بینم و شک ندارم از اپوزیسیون آنچه باقی مانده جز قمپوزیسیون نیست و همه در یک ناچاری کموسلکونی گرفتار شده‌اند. شما هم اگر خودتان را مبارز می‌دانید اما عرضی کار تشکیلاتی ندارید، محکوم به نابودی هستید! حتی اگر به‌تنهایی در بیابانی بی‌آب و علف گیر کرده‌اید به خودتان در جنگ با جاعش سازمان داده و بدانید که دیگر وقت این جمله‌ی نوستالژیک نیست که باید اپوزیسیون را متحد کنیم. اپوزیسیون کجا بود جلقی!؟

مؤلفه‌های سازماندهی چیست؟

(بخش اول)

هنگامی که از خودمدیریتی حرف می‌زنیم معنایش عدم وجود سلسله‌مراتب عملیاتی نیست. سازماندهی بدون زنجیره‌ی فرماندهی، اختیاربخشی به عوامل و پخش مسئولیت‌ها و تقسیم کار و تخصص‌شغلی، ممکن نیست. در رأس، مدیر متخصصی است که باعث ایجاد هماهنگی است و در عملیات‌ها نقش کلیدی دارد. مدیر باید معاونی آگاه را جهت همفکری انتخاب کند تا بعد از کسب تجربه در زمانی خاص جانشین وی شود و این خلأیی است که معمولن در احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران وجود دارد. ما معتقدیم دمکراسی باید از پایین به بالا رشد کند پس پیش از براندازی پیشاپیش در همین سازمان‌هایی که می‌سازیم باید آن را به اجرا دریاوریم. مثلن در سال آینده مدیریت موتای فعلی در حزب براندازان به پایان خواهد رسید و موتای جدید در فاز دوم براندازی، نمی‌تواند و نباید همان موتای سابق باشد، چون او

به‌عنوان موتای مرکزی و محوری مدام زیر ذره‌بین و در محاصره‌ی جاعش داخلی و برونمرزی بوده و دیگر به مثابه‌ی موتای لیدر و سخنگو نمی‌تواند بطور موثر به‌کارش ادامه دهد و حتمن باید یکی جای‌اش را بگیرد تا در قدم اول این مقوله را نهادینه کنیم که هیچ مقام و منصب مادام‌العمری را قبول نداریم حتی اگر موتای آموزگار باشد.

نکته‌ای که اکنون حائز اهمیت است، سازمانبندی‌های میکروسکوپیکی‌ست که اندکی مانده به براندازی کامل، اتحادشان می‌تواند تشکیل سازمانی ماکروسکوپیک دهد. اکنون اغلب پارتیسان‌ها تشکیل هسته‌های محلی داده‌اند، من قصد دارم تفویض قدرت کنم! این به معنای آن است که اگر گروهی در کرج فعالیت و فقط از موتا حرف شنوی دارند از این به بعد لازم است از لیدرشان در کرج به عنوان موتای جدید فرمان ببرند و موتاها نیز باید بدانند که تقسیم وظایف در سازمان‌بخشی ضروری‌ست و برای تحقق این امر، از خودگذشتگی لازم است.

برخی از پارتیسان‌ها به صورت خصوصی با من تماس می‌گیرند و می‌گویند که فضای سیاسی شهرشان طوری‌ست که هرگز نتوانسته‌اند به کسی اعتماد کنند و علت موفقیت‌شان را عدم اعتماد می‌دانند. در واقع تنها مبارزه می‌کنند و همین را دلیل امنیت‌شان می‌دانند. در جواب باید گفت که آن‌ها کارا نبوده‌اند، در نهایت آن یک نفر، فقط یک نفر است! و تنهایی، نمی‌تواند یک شهر را تغییر دهد. کار اصلی یک مبارز، سازمانبندی‌ست؛ یعنی به عنوان لیدری که لااقل خودش را سازماندهی کرده‌ست باید بداند که تخصص کار و محدوده‌ی شغلی‌اش چیست، نماینده‌ی چه وضعیتی‌ست، از کدام زنجیره‌ی فرماندهی تبعیت می‌کند و آیا تاکنون جز به موتا، به کسی جواب پس داده‌ست؟ اگر جواب خیر است، پس اکنون لازم است به خودش جواب پس بدهد. وقتی او آماده‌ی فرماندهی، کارگردانی و کسب تخصص است، پس می‌تواند متخصص‌های دیگر را نیز تولید کند. مگر موتا چگونه تولید پارتیسان کرده‌ست؟ موتا چه امکاناتی داشت که شما ندارید؟! امکانات شما پارتیسان‌ها

نه تنها کمتر از من نیست بلکه بیشتر هم است چون در ایران زندگی می‌کنید و می‌توانید با مردم برانداز از نزدیک ارتباط برقرار کنید. بسیاری از کارها را من نمی‌توانم انجام دهم، دلیل‌اش هم شهرت ادبی‌ام است و زیر ذره‌بین هستم. اما شما از این نظر که ناشناس‌اید و با اسم مستعار عمل می‌کنید، موثرترید.

تفاوت سازمان تک‌نفره‌ای که تاسیس کرده‌اید با سازمان‌های دیگر در این است که یک مبارز، خودش رهبر، عملگرا، پارتی، مبلغ و عملیات‌چی سرخود است. اما باید ببینیم اکنون چگونه می‌تواند سازمان‌ش را بسط دهد؟ او یک نفر است پس محدوده‌ی کارگردانی‌اش هم محدود است. در نتیجه باید سازمانش را گسترش دهد. در واقع لازم است نقشی داشته باشد که با تخصصش به انجام می‌رساند و وظایف سازمانی‌اش در یک حلقه، هسته‌ی عملیاتی یا سازمان کوچک مشخص باشد و در آن زمینه تجربه کند. برای نمونه، اگر عملیات‌چی ست، باید تجربه کند که دیگر نترسد و اگر حین عملیات با قوای جاعش روبرو شد بداند راه فرارش چیست

و چگونه بازی را با کارگردانی خودش پیش ببرد. اختیار در این فرآیند، مسئله‌ای مهم و بدین معنی است که آن مبارز به عنوان رهبر، توانایی تصمیم‌گیری دارد و فرمان می‌دهد. با این وجود می‌بایست پیشنهادهایی که از پارتی‌ها می‌گیرد مورد بررسی قرار دهد و این پیشنهادات با مشارکت و همفکری جمعی قبول یا رد شوند، دلیل اعتماد گروه به لیدر، باور به تخصص او است. بنابراین مسئولیت جان و هستی اعضای گروه هم با لیدر است! متأسفانه بعضی‌ها در این باره دچار کژفهمی شده‌اند و فکر می‌کنند خودمدیریتی ناشی از اختیار، معنی‌اش نامدیریتی است و ما ضد لیدر و سازمانده هستیم! برعکس؛ ما تخصص‌گرا و در عین حال ضد من برتر هستیم. حتی شغل‌ها اینجا با هم هیچ فرقی ندارند. بعضی‌هاشان باید جهت بگیرند و بعضی دیگر جهت‌دهنده هستند. پارتی‌سانی که تخصصش دیوار نویسی است، در حال کسب تجربه است. در سیر پیشرفت این مبارز تبدیل به مشاور موتا می‌شود، او در واقع خود موتا است.

چرا باید تولید موتا را بالا ببریم؟ قبل از پاسخ به این سؤال، به این نکته اشاره می‌کنم که بعضی از سایت‌ها می‌گویند موتا سال ۱۳۹۳ در ایران کتاب شعر منتشر کرده است! در حالی که این مسئله را پنهان می‌کنند که موتا «علی عبدالرضایی» از سال ۱۳۷۹ تا سال ۱۳۹۳ در ایران ممنوع‌القلم بوده و اگر در آن سال کتابی از او منتشر شده است، فقط چند ماه در کتابفروشی‌ها بودند و به محض مطرح شدن، کتابهایم را از بازار جمع کردند و بعد از آن دوباره ممنوع‌القلم شدم. یعنی از سال ۱۳۸۱ تا امروز یعنی خرداد ۱۴۰۱ من فقط سه ماه در ایران ممنوع‌القلم نبودم، طی آن سه ماه هم وزارت سانسور «وزارت ارشاد» و وزارت اطلاعات در داخل و خارج بسیاری از مزدوران‌ش یعنی کسانی چون مهرداد عارفانی را واداشت تا علیه من بنویسند که در نهایت روسیاهی به‌روی ذغال ماند و بعدها همین مهرداد عارفانی هنگام ارتکاب عملیات تروریستی در پاریس بازداشت شد و اکنون در زندان بلژیک بسر می‌برد.

البته هر کشوری که بخواهد مقاله‌ها و افکار موتا را منتشر کند، آزاد است. هرگاه جمهوری اسلامی به ناشری مستقل اجازه‌ی چاپ و انتشار کتاب‌های موتا را بدهد، در وهله‌ی اول خود موتا به استقبال این اتفاق خواهد رفت! قدرت موتا در این است که سانسور می‌شود، در حالی که بسیاری به سمت سانسور می‌روند و خشنود می‌شوند. برخلاف آن‌ها، سانسور افتخار موتا نیست، معضل من است. سانسور چنان آنقدر فجیع است که دلیل اصلی جنگ ما با اسلام است. عده‌ای اما با سانسور شدن‌شان درجه‌ی روشنفکری و اپوزیسیونی می‌گیرند. درجه‌های احمقانه افتخار ندارد، موتا بطور شبانه‌روزی روشنگری می‌کند تا افکارش منتشر شوند، نمی‌گذارند! برای همین است که مزدورانی مانند علی جوانمردی، در سایت‌های‌شان می‌گویند که در زمستان سال ۹۳ کتاب شعری از موتا در ایران منتشر شده است ولی نمی‌گویند در همان سال روشنفکران و شاعران مطرح معاصر، آن را به عنوان «کتاب سال» انتخاب کردند و در اردیبهشت ۹۴ جاعش دوباره

مجبور شد موتا را ممنوع‌القلم کند! در واقع، طی بیست و یک سال گذشته، سه ماه کتاب‌های موتا، آن هم فقط شعرهای عاشقانه‌ی عادی‌اش اجازه‌ی چاپ داشتند. این هراس چگونه پدید می‌آید؟

به جوابِ سؤالِ اول برمی‌گردیم، چونکه موتا ترس‌ساز است و برای همین است که باید تولید او را بالا برد. موتا چرا ترساننده‌ست؟ چون سازمان‌بخش و از مدیریت بالایی برخوردار است. این مدیریت و سازماندهی، چرا نباید کپی و بدل به هزاران میکروسازمان شود؟ در این نوع سازماندهی‌ها حلقه‌های ارتباط با من لازم است قطع شوند و شما باید بدل به جزیره‌های مستقلی شوید تا بعدها بین خودتان، نشانه‌ها و کدهایی داشته باشید که از طریق آن‌ها به همدیگر ربط پیدا کنید؛ یعنی هر فرد که موقعیت مدیریتی بالایی دارد، از آن راه، تولید لایه می‌کند و در این لایه‌ها، لیبرته‌ها و پارتی‌های تازه شروع به کار می‌کنند. این حرکت‌های لایه‌ای که قوی‌تر از ریزوم‌اند، قابل شناسایی نیستند.

حفظ نظم، ابزار حیاتی برای کار عملیاتی است و در گروی حفظ و درز نکردن اسرار حزب است. من خیلی از دوستانِ نزدیک را که برایم مثل خانواده بودند، حذف کرده‌ام. چون از این راه، اطلاعاتِ ساده‌ی زیستی‌ام درز پیدا می‌کرد. متأسفانه خانواده‌های ایرانی همه کنجکاوِ ضدفرهنگی دارند. به تو نزدیک می‌شوند تا بفهمند در حال انجام چه کاری هستی. این دیالوگ‌های کوتاه گاهی منجر به درز اطلاعات و کارهایی می‌شود که نباید هر کسی بداند. این مسئله از خانواده هم شروع می‌شود. در اصل خانواده یکی از نیروهای سرکوبگرِ عقیدتی - حکومتی‌ست. خانواده یعنی مزاحم؛ جایی برای درزِ اطلاعات؛ اغلبِ پارتی‌سانی‌های ما به وسیله‌ی خانواده لو رفته‌اند. نقش شمای مبارز هم این است که اطلاعات ندهید یا اینکه اطلاعات غلط از خود بدهید. این دروغ‌گویی نیست! شما با نظامی ضدّ انسانی مبارزه می‌کنید که از همه‌جا و همه‌نوع سیستمِ سرمایه‌داری‌ای حمایت می‌شود. در نتیجه بحث از ارزش‌های انسانی در برابر چنین حکومتی امری ابلهانه است. شما

مجبور به حفظ امنیت تان هستید چون شما پارتی ها و لیبرته ها تنها ثروت براندازی هستید.

مؤلفه‌های سازمان‌دهی چیست؟

(بخش دوم)

برخی از شمایان دارای قدرت سازماندهی اما از نوع کلاسیک‌ش هستید. یعنی در قیام فرودستان «دی‌ماه ۹۶» هسته‌ی عملیاتی محلی و خانوادگی تشکیل داده اما هنوز موفق به گسترش آن نشدید. اما من چگونه توانستم کالج شعر و داستان را به این شکل گسترش دهم؟ آن شیوه را باید فرا بگیرید و اجرایی کنید. هنگامی که شما در رأس قرار می‌گیرید و گروهی تشکیل می‌دهید و قصد سازماندهی‌اش را دارید؛ ابتدا لازم است برنامه‌ریزی داشته باشید و اگر سازماندهی را با توجه به تجربه‌ی مبارزاتی رهبری گروه پیش ببرید و مطمئن باشید که پیروزی اتفاق نمی‌افتد مگر آنکه محدوده‌ی کنترل خودتان را که در فهم طراحی سازمانی یا لیبرو بودن گروه مؤثر است، بشناسید. هر چقدر تعداد عضو عملگرای‌تان کمتر باشد، محدوده‌ی کنترل نیز آسان‌تر است. بخش‌های سازمانی‌تان را باید به نحوی چینش کنید که آن

محدوده‌ی کنترل به سایر قسمت‌ها سرایت کند. در نتیجه وقتی می‌بینید که سازمان‌تان گسترش پیدا نمی‌کند، با فروتنی لیدری را به فرد دیگری تحویل یا شیوه‌تان را تغییر دهید. بعضی‌ها بهانه می‌آورند و می‌گویند که می‌ترسند یا آنکه مردم انقلابی نیستند! آن لیدرها باید بدانند که مردم از آن‌ها قوی‌ترند و آن‌ها ایند که بد عمل کرده، سخنران خوبی نبوده، قدرتِ طراح‌ی نداشته و در نتیجه تأثیرگذار نبوده‌اند.

معمولن حزبی که سابقه‌دارتر است، گستردگی بیشتری دارد مگر آنکه بد عمل کرده باشد. اگر سازمان‌بندی‌ای که شما دارید در مقایسه با گستردگیِ زمانی؛ گستردگی مکانی (تعدادِ نفرات و محدوده‌ی عملیات) پیدا نکرده باشد، بدین معنی است که بد عمل کرده‌اید. نحوه‌ی عملکردِ گروه باید به این شکل باشد که تمام پارتی‌ها به لیدرشان گزارش دهند و او نیز آن‌ها را بررسی کند و برای هر کدام یک ساختارِ اجرایی (که مجموعِ آن‌ها قدرت بخشِ لیدر است) تعریف کند؛ سپس در مرحله‌ی اجرا، فردِ مُجری، بدل

به رهبر می‌شود. هنگام اجرای پروژه، همه باید احساس مسئولیت کنند و شکست گروه، نباید فقط به اسم لیدر نوشته شود.

گروه‌های برانداز باید بدانند که لیدری به اسم من «موتا» دیگر وجود ندارد و قبل از آنکه بخواهند گردن‌ام را بزنند، مرده‌ام! من را فقط به عنوان تئوریسین و صدای مانا داشته باشید و به سمت موتاها... پیش بروید و هر کسی را که از اسلام دفاع می‌کند کنار بزنید و خودتان، خدای خودتان باشید. فرمول ساده است! اگر همه به من اعتماد دارید و می‌خواهید مرا پاس بدارید، پس باید از من سلب قدرت کنید؛ من باید مدام برای‌تان فکر کنم، ایده‌ی نو بیاورم؛ ضعف‌ها را گوشزد و مزدورها و پروپاگانداها را شناسایی کنم. این موارد را خویشکاری‌ام می‌پندارم اما در مقابل حوزه‌های بی‌رحمی و عملگرایی، برای نمونه حیطه‌هایی که اجازه ندهید هیچ ملّا- پاسداری که جز کثافت تولید نمی‌کند در خیابان‌ها قدم بزنند و هوا را کثیف کنند، خویشکاری خودتان است. فقط اخته‌ها هشتگ «ریدم به اسلام» می‌زنند و به آن عمل نمی‌کنند. اگر به این عبارت

اعتقاد دارید پس چرا آن قاتلِ آپان، راست راست در کوچه‌های تان قدم می‌زند؟! منتظر هستید که موتا بگوید انتقامِ آپان را بگیرید؟ خیر؛ آن دوره تمام شد! اکنون مسئولیت را خودتان گردن بگیرید. دیگر نمی‌توانید بگویید که من برای اطاعت از فرمان موتا، ملایی را به کون بلا فرستادم!

شما اطلاعات را فقط به لیدرِ گروه‌تان می‌دهید، و باید یاد بگیرید آنچه که به امنیتِ سازمانی‌تان ربط پیدا می‌کند، راز و مگوست. اجازه ندهید کسی از شما سؤال بپرسد، مسلمان‌ها فضول‌اند و شما را سؤال پیچ می‌کنند که امروز کجا بوده و چکار کرده‌اید، مدام قصدِ نصیحت را دارند؛ اما مگر نصیحت که دستورِ انجامِ سلیقه‌های آنها و نابودگرِ تجربه‌گرایی‌ست، جز تجاوز به زندگی شخصی‌ست؟ آنارشیست تجربه‌ی واقعیت را به انجام می‌رساند و صنمی با امرِ حقیقت که تهی از وجود است، ندارد! حقیقت، دستورِ سلیقه‌هاست که آنگونه باشید و اینگونه نه! در حالی که سیاست حقیقتی ندارد. آن به اصطلاح اخلاقی‌ترین‌های‌شان را ببینید،

همگی دوست دارند محبوب باشند و در حوزه‌ی عملگرایی کاری نکرده‌اند. نه فکری را به مردم تزریق و نه جنبشی را پدید آورده‌اند. از این جهت به طرز فجیعی شر باش، چون جنگ شر است و عرصه‌ی «من آدمِ خوبی» هستم، نیست. ببینید که چقدر علیه من پروپاگاندا و فحاشی می‌کنند؛ چون موتا، اساس آن‌ها را مورد هدف قرار می‌دهد. اکنون این قدرتِ حدِ اکثری لازم است به صورتِ آبجکتیو (از حیطه‌ی ایده به عمل تبدیل شود) در محله‌ها، روستاها و شهرها فراگیر شود؛ بدون همه‌گیری شعور، براندازی سودی ندارد. اکنون اگر جمهوری اسلامی هم کنار رود، از همین قماش جایگزینش خواهد شد. اگر مردم آگاه نباشند، با جایگزینی حکومت دیگری گمان می‌کنند اوضاع اقتصادی بهتر خواهد شد. مردم ناآگاه، فاقد فهمِ اقتصادی‌اند. در واقع ما هم‌اکنون در ایران ملت نداریم، بلکه اُمّت داریم. مفهومِ ملت به وسیله‌ی سازماندهی شما «پارتیسان‌ها» ساخته می‌شود؛ پس نباید اهل ایدئولوژی باشید

و برایش کشته شوید بلکه این باید خود ایده باشد که برای تان
شمشیر بزند.

اهمیت سازماندهی براندازی

(بخش اول)

الگوهای سازمانی را می‌توان در دو حیطه‌ی کلی «ماکروسکوپیک» و «میکروسکوپیک» تقسیم‌بندی کرد که خود آن‌ها نیز می‌توانند ساختار ماتریسی داشته و مبنای ایجاد مینی پروژه‌های دیگر و عملیات تاکتیک‌محور باشند. به نحوه‌های مختلف دیگری همچون: عملیات ساختار آزاد؛ ساختار مبتنی بر مخاطب؛ ساختار ترکیبی؛ ساختار پیوندی (در شیمی به آن کووالانسی می‌گویند)؛ ساختار مبتنی بر منطقه‌ای - عملیاتی نیز می‌توان الگوهای سازمانی را تقسیم کرد. برای نمونه، در آپان بر اساس ساختار «منطقه‌ای - عملیاتی» جلو رفتیم. ابتدا شهرهایی مانند کرج و شیراز را سازماندهی، سپس اطراف مناطق را شلوغ کردیم و به عملیاتچی‌های محلات، کُد منطقه‌ای دادیم که حول آن گروه‌بندی شوند تا با آتش زدن پایگاه‌های سپاه، دیوارنویسی و... تولید شجاعت مردمی کنند. جاعش نیز از آن طرف با ساختار

تولیدی، سرمایه‌گذاری و نفوذ دادنِ مزدوارن حکومتی به شبکه - کارخانه‌هایی همچون ایران‌اینترنشنال؛ بی‌بی‌سی؛ منوتو و... ایجاد پروپاگاندا می‌کنند و خواهد کرد. برای مثال، در انتصابات رئیسی، ده درصد مردم نیز در این بالماسکه شرکت نکردند اما ایران اینترنشنال تیر مشارکت پنجاه درصدی را که ساخته‌گی است، برجسته کرد و در آخر همانند کارخانه‌ای، واقعیت را باب میل خودش تولید کند. ما هم باید در شبکه‌های مجازی، واقعیت خودمان را عرضه کنیم.

باید ساختار عملیاتی آن‌هایی که در شبکه‌های مجازی فعال هستند، مبتنی بر جذب مشتری باشد. مشتری‌ای که تبدیل به برانداز شود. این ساختار جذب، می‌تواند پیوندی (کووالانسی قرینه‌ای یا ساده) داشته باشد:

۱. پیوند از راه قومیت‌ها یا زبان‌ها

۲. ماتریسی: همان پروسه‌ای که در حزب ایرانارشیست اتفاق

می‌افتد؛ هیچ درایه‌ای، درایه‌ی دیگر را نمی‌شناسد.

۳. پروژه محور: شکستِ جاعش در پروژه‌ی به حدّ اقل رساندن مشارکت مردم در انتصابات مجلس و ریاست جمهوری و زنده نگه داشتن قیام فرودستان.

حزب براندازان با توانایی سازماندهی و سازمان بخشی اقلیت آگاه جامعه از قیام فرودستان ضربه پذیری جاعش را اثبات کرده است. بینش سازماندهی موتا با وجود مشکلاتی چون نبود منابع مالی و ماکرورسانه، تاثیرگذارترین حزب از جنبه‌ی جنگ عملی و تئوریک بوده است. موتا بارها حربه‌ها و فریب‌های اتاق فکر جاعش را افشا و بخشی از ایت جامعه را سازماندهی و جنگ پارتیزانی را رهبری می‌کند. این بینش سازماندهی را باید موتاهاها ابتدا درک و همچنین در جامعه بسط بدهند. به صورت خلاصه کلید جنگ با داعش، براندازی آن و همچنین پایه‌ریزی یک انقلاب ساختاری در سازماندهی است.

منظور من از سازماندهی، عمل در میدان است. برای مثال، شما می‌خواهید در محله‌ای در کرج، سازماندهی بزرگی داشته باشید و

آن را چندبُعدی پیش ببرید. ابتدا باید بدانید که هدف اولیه‌تان چیست؟ پس در وهله‌ی اول، هدف را تعیین کنید. مثلن هدف‌تان شعارنویسی کلّ آن محله است. بعد از انجام پروژه‌ی اول، پیروزی‌اش برای‌تان، ایجاد محتوا می‌کند و با استفاده از آن سازمان‌تان را تبلیغ می‌کنید و افرادی را که جمعیت خاموش هستند (براندازانی که ایده برای جنگ با جاعش ندارند)، جذب می‌کنید. سپس همین روش را در مناطق بعدی انجام داده، شاخه و رهبری درون سیستمی ایجاد و گسترش پیدا می‌کنید. نیازی نیست که با موتا بلکه همه باید بدل به موتا شوید.

براندازی سطوح مختلفی دارد. یک سطح، تولید محتواست که وظیفه‌ی افرادِ تئوریکِ گروه است. سطح دیگر، تولید عملیات که پارتی‌ها انجام می‌دهند. بخش آخر نیز که به وسیله‌ی فعالان فضای مجازی ایجاد می‌شود، جذب براندازان است. که در نهایت تولید برانداز می‌کند و کلیه‌ی این امور بدون حزب غیرممکن و اهمیّت آن نیز در خودمدیریتی‌ست. در یک سازماندهی بزرگ، هر فردی

یک نقش را ایفا می‌کند، بسیار مهم است که وی سردرگم نباشد و به جای تأخیر انداختن در عملی، مدام تکثیر و پخش کردن آن را انجام دهد و اینگونه‌ست که با همپوشانی مناسب، پیشرفت خواهید داشت و پس از گذشت زمان در کارتان تبدیل به متخصص خواهید شد. وگرنه نیروی نادان و عامی موجب شکست شما می‌شود. همان‌طوری که ملّی‌گراهای اسلامی ناآگاه، دلیل شکست ایران و حتی دفورمه کردن مفهوم ملّی‌گرایی به خداگرایی و «امرِ بالا» شدند.

تمام بدبختی‌مان از همان امرِ بالا «باور به موهوم» نشأت می‌گیرد. برای آنکه از رهبر انزجار داشته باشی، باید بدل به آموزگار، موتا و رهبر شوی؛ اینجاست که بحث خودمدیریتی را مهم می‌پندارم. اگر رئیسِ خودت باشی، نوکر خودت هم خواهی بود. در این حالت، موتا نباشد ناتوان نخواهی شد. برای نمونه، در حزب کمونیست کارگری، شخصیتِ باهوش و مدرنی به اسم منصور حکمت، لیدری حزب را به عهده داشت. تا وقتی زنده بود، ماتور

محرک‌های حزب و انسانی فعال قلمداد می‌شد. در واقع آن حزب فقط یک موتا داشت که با مرگ‌اش، به چندین و چند دسته‌ی مسلمان و غیرمسلمان تجزیه و کارایی خودش را از دست داد و هر کدام هم مدعی‌اند که جریان اصلی حزب کمونیسم هستند.

احزابِ دیگر جدا از ما نیستند، آن‌ها هم ایرانی‌اند. اما چرا تا به اکنون کار مهمی نکرده‌اند؟ چون ایده‌شان درست نیست و مدام پی‌رهبر می‌گردند و هنگامی هم که روسیه رهبر یا لیدر حزب را می‌خرَد، همه‌شان ره به تُرکستان می‌برند؛ از این جهت است که ایرانارشیست‌ها، این معضل‌ها را با نظریه‌پردازی و کار سازمانی که شامل ارتباط ریزومی بین اعضاست، حل کرده‌اند.

اهمیت سازماندهی براندازی

(بخش دوم)

رهبری اعتراض در ایران، فن نوکرپروری است و مردم مسلمان نیز همانند نماز خواندنشان که تکرارِ اُورادِ بردگی است، این چرخه را بازتولید می‌کنند. در حالی که هر شخص، ارتشِ تک‌نفره‌ای است که در کارِ تشکیلاتی تخصصش جهت می‌یابد و اینگونه است که همه تبدیل به موتا شوند. هنگامی که من تولیدِ محتوایی مانند «پایان اسلام در ایران» را کلید زدم، در ابتدا یک شوخی به نظر می‌آمد، اما رفته رفته فراگیر شد و اکنون براندازان زیادی آن را بازگو می‌کنند. منظورم از مثال یاد شده این نیست که می‌خواهم این عمل را به اسم خودم سند بزنم، بلکه قصدِ من تأثیرگذاری این شیوه‌ست که همه می‌توانند از آن الگو بگیرند. اگر فرد براندازی، عمل اساسی‌تری انجام داد و محتواهای من را کپی کرد، هرگز نباید بگویید که فلانی مقلد موتا است! بلکه او موتای واقعی است چونکه بهتر از شما عمل کرده‌ست و باید حمایت‌اش کنید و به او اعتماد

به نفس بدهید. از طرف دیگر، اگر اصلاح طالب و مابقی طالبان (سلطنت طلب، تحول طلب و...) مطلبی از من برداشت کردند، مؤظف‌اند از موتا به عنوان «منبع تولید فکر» نام ببرند. در غیر این صورت، براندازان باید دست‌شان را رو و آن‌ها را افشا کنند.

من نیازی به تمجیدهای مسلمان‌وار، مانند نام بردن از من به عنوان موتای بزرگ ندارم! این تمجیدهای مسلمان‌گونه، خیانتی است که یک سلطه‌پذیر می‌تواند نسبت به من اعمال کند. خواست من فعال بودن شما در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، محیط‌زیستی، جنسیتی و غیره است. چونکه وقتی در حیطة میدانی و عملی پیاده شوند، باعث تولید نگاه، تجربه‌ی تازه، ایجاد همبستگی و گروه می‌شوند و پس این تجربیات، سازماندهی حیطة‌های نرم و به عرصه‌های سخت (جنگ عملی) شکل می‌گیرد.

مثلن اگر شخصی آمادگی فعالیت سیاسی دارد، سخت‌گیری نکنید و با میدان دادن به او، قدرت فعالیت سیاسی‌اش را تبدیل به قدرت

مبارزه‌ی سیاسی کنید. در واقع از مخالف باید یک مبارز ساخت. این تغییر ماهیت، نیازمند عنصری به اسم شجاعت و گسترش آن، کار اصلی حزب ماست. ما به نفع خودمان عمل نمی‌کنیم بلکه به سوی آگاهی‌ای که تولید انقلاب ساختاری کند، حرکت می‌کنیم؛ این آگاهی در تویتر، ریشه‌ی اسلام را زده است، در میدان هم باید اینگونه باشد. پدر و مادر که مرکز بلاهت‌اند، از نماز خواندنشان ابا داشته باشند، تا این مرحله می‌بایست پیش رفت.

ما احزابی می‌خواهیم که نه در جهت سرنگونی بلکه در جهت براندازی و بن‌اندازی که معنایش تغییر بنیادین است کار کنند. ابتدا لازم است افراد جامعه، آزادی اقتصادی، قدرت خرید و قدرت زیست داشته باشند؛ بدون آن، آزادی سیاسی غیرممکن است. آزادی اجتماعی نیز همگام با آزادی جنسیتی‌ست، چون اگر تبعیض وجود داشته باشد، دموکراسی شکل نخواهد گرفت. در ایران، هیچ گروهی به سمت تغییر بنیادین در عرصه‌های گفته شده پیش نرفت، بلکه در تداوم حکومت جاعش خواسته یا ناخواسته قدم برداشت.

برای نمونه، کدام یک از احزاب، در عرصه‌ی زندگی زنان تغییر بنیادینی ایجاد کرده‌اند؟ به همین دلایل است که می‌گوییم در ایران چیزی به اسم حزب نداشته‌ایم.

از آن طرف، آن‌هایی هم که ادعای تک‌رو بودن دارند، کلمه‌ی «حزب» را هم بدک به فحش کرده‌اند و می‌پندارند اگر از حزب‌گرایی بد بگویند (همان کاری که جمهوری اسلامی انجام می‌دهد) ضدّ تعصّب عمل کرده‌اند. این دسته غافل‌ند که مبارزات اگر سازماندهی نداشته باشند گرچه باعث تشکیل شکاف در حکومت می‌شوند و این امر، منجر به ایجاد فرصت بهتری، جهت شروع فاز دیگری از مبارزه می‌گردد؛ اما این مبارزات، مردمی نخواهند بود! یا بهتر است بگوییم توده‌ی مردم با آن همراه نخواهد شد. در واقع رادیکالیسم، مبارزه‌ی میدانی و علنی‌ست که مردم را آگاه می‌کند. این نکته را اصلاح‌طلبان، و مزدورانی که در اوین ساخته شده‌اند، چپ‌نماهای روسی و... درک نکرده‌اند؛ شاید این عده تقویت‌کننده‌ی فعالیت ضد حکومتی باشند اما نیروبخش

مبارزه‌ی مردمی نیستند. بارها گفته‌ام، وقتی تیم فوتبال، چهل و سه سال می‌بازد، باید کادر مربی‌گری‌اش عوض شود؛ در حالی که آن‌ها هیچ شکی به مبارزات و شکست‌های متعددشان راه نمی‌دهند. به اصطلاح احزاب ایرانی، پول می‌گیرند تا مردم را در انتظار برای دخالت دولت‌های بیگانه نگه دارند و به این کارشان نیز افتخار می‌کنند. در حالی که هر دولت و شبکه‌ی خارجی، ابژه‌ی شر است؛ دولت خارجی؛ اهداف خودش را دنبال می‌کند، پس وقتی از آن‌ها پولی گرفته می‌شود، در جهت آن دولت نیز قدم برداشته خواهد شد. افکار فرقه‌ای و ایدئولوژیستی مانند سم عمل می‌کنند و برای اتحاد مردم سودی نخواهند داشت و مبارز هم تولید نخواهد کرد. از سوی دیگر گفتمان‌های ما به سرعت مردمی شده‌اند چون حرف دل آن‌ها را زده‌ایم و این حرف‌ها، منجر به مبارزه‌ی میدانی می‌شود. این در صورتی است که اجزای چپ‌نمای ایرانی، صرفن در حد صنفی عمل می‌کنند. آن‌ها وارد میدان می‌شوند، امر مبارزه را

خواجه می‌کنند و باعث شکست مردم از حزب‌الله، بسیج و اصلاح‌طلبان به دلیل عملکرد سازمان‌گرای‌شان می‌شوند.

از جهت دیگر پشتیبانی و حمایت پارتی‌ها از اعتصابات کارگری هفت‌تپه به صورت میدانی (شعارنویسی و عملیات پارتی‌سانی) نمونه‌ی بارز سازمان‌دهی‌ست. در ابتدا خاطر نشان شوم که حزب براندازان هر حرکتی ضد جاعش را حمایت می‌کند به این شرط که در وهله‌ی اول تا دستیابی به خواسته‌های‌شان پیوسته مبارزه کنند و همچنین پتانسیل براندازی داشته باشند. در اعتصابات کارگری هفت‌تپه گرچه خواسته‌های کارگران صنفی بود اما پارتی‌ها با شعارنویسی و عملیات پارتی‌سانی در حمایت از کارگران، جنبش را رادیکال و در اپیدمی کردن این اعتصابات نقش کلیدی ایفا کردند. در واقع پارتی‌ها جان و آزادی‌شان را به خطر انداختند تا از کارگران حمایت کنند. اما احزاب اپورتونیست مدام از اعتصابات به سود ایدئولوژی حزبی‌شان سواستفاده کردند.

ایده، تشکیلات می‌سازد. این تشکیلات باید به وسیله‌ی نسلِ مبارزِ شجاعِ جدید، نه نسلِ به اصطلاحِ فعّالِ سیاسی، گسترش پیدا کند. جنبشِ شعارنویسی از هر جهت می‌تواند فعالیت تبلیغی مفیدی برای محرکه‌ی انقلاب و نیروهای پارتی‌سان باشد. شعارنویسی اگر به صورت مستمر و همزمان در مناطق مختلف اجرا شود، می‌تواند موجب آگاهی مردم و ایجاد شجاعت بین قشور مختلف جامعه شود. وقتی عملیات دیوارنویسی اجرا شود، نشان‌دهنده‌ی خلا احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف (سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین خلق و کمونیست‌ها و...) در جریان براندازی است. این احزاب ۴۳ سال است که با بزرگ مبارزه مدنی به تداومِ جاعش کمک کرده‌اند و هنوز به این مخالفت نرم با نظام افتخار می‌کنند!

من معتقد به رهبر میدانی هستم و در نتیجه وجود لیدرهای میدانی آموزش دیده در شهرهای مختلف الزامی است. سپاه در قیامِ آپانگان اعلام کرد فقط در شهرهای کرج و اسلام‌شهر سیصد لیدر دستگیر کرده است. آموزش این‌همه موتا حاصل زحمات چند ساله‌ی من

بوده است. پس در این شهرها اگر خلا عملیاتی ناشی از دستگیری پارتی‌سان‌ها پر شود. رویکرد حزبی و تشکیلاتی من تا اینجا موفق عمل کرده است اما مبارزان بیشتری باید آموزش ببینند تا امکان دستگیری پارتی‌سان‌ها کمتر شود.

شما ناگزیر به انتخاب حزب هستید، حزب و تشکیلاتی که ایدئولوژی محور نباشد. براندازی ۵۷ حاصل عملکرد حزبی بوده و کسی چون خمینی از سال ۴۳ کار تشکیلاتی کرده است. اما خود جاعش اکنون شما را فریب می‌دهد و کلمه‌ی حزب را بدل به فحش کرده است. در حالی که با انتخاب حزب و انجام عملیات توسعه‌یابنده، جامعه از منظر مبارزاتی چند مرتبه ارتقا پیدا می‌کند. بخش‌های مختلف جامعه که زیر استثمار و استبداد حقوق انسانی‌شان له شده است از طریق آگاهی، بدل به طبقه‌ای می‌کنید که مدعی کسب قدرت سیاسی می‌شوند و بدین‌سان صاحب اصلی جامعه یعنی خود مردم خواهند بود؛ چون مردم هستند که دارای هویت طبقاتی و باید سخنگوی سیاسی داشته باشند. سپس با

ظرفیتِ بزرگی که پدید می‌آید می‌توان سمت اعتراض و اعتصابِ عمومی حتی در سطحِ بین‌المللی رفت. اکنون اسلام، توسط غرب حمایت می‌شود. اگر ایرانی‌هایی در برونِ مرزها کارگشایند، باید آنجا نیز دست به اعتراض بزنند. این سیاست‌مدارانِ اروپایی‌اند که با فرستادن پاپ به عراق و پشتیبانی‌شان از دروغی به اسمِ اسلام، کاریکاتورِ محمد را که چیزی بجز واقعیت را نکشیده بود، ترور می‌کنند.

برانداز حتی وقتی هم که قلم می‌زند، باید واقعی باشد. ما حقیقت‌محور نیستیم، بلکه واقعیت‌محوریم. من از امید بدم می‌آید، امید همان الله‌اکبر است؛ یک برانداز، می‌خواهد پس باید بشود! راهی بجز این وجود ندارد و تحققِ این خواسته ایجادِ تشکیلات است. کارِ سازمانی سخت نیست؛ در هر محله‌ای که دیوارنویسی می‌کنید، وظایف را بین خودتان تقسیم و عضوایی کنید. این گونه سازمان‌تان گسترش می‌یابد و شهرهای دیگر هم از شما الگو خواهند گرفت.

رابین‌هودهای خیابانی، فیلسوفانِ زبانی

احزاب و گروه‌های مخالف جاعش مدعی‌اند علیه این حکومت غاصب سال‌ها جنگیده‌اند، ما ولی شاهد هیچ تغییر بنیادینی نبوده‌ایم، پس جنگی در کار نبوده است. اما پارتی‌سان‌های حزب براندازان با تمام وجود علیه جاعش جنگیده‌اند. از قیام فرودستان (قیام دیمه ۹۶) تاکنون، از هر لحاظ باورهای مردم را تغییر کرده‌است. با سازماندهی «ما» پارتی‌سانها توانستند هم در حوزه‌ی نرم (فکری) و هم سخت (عملی) دیدگاه مردم علیه جاعش را رادیکال‌تر کنند. این پیروزی را مدیون کار تشکیلاتی هستیم. از طرف دیگر هم قرار بر این نیست که همه‌ی مبارزات را به پارتی‌سان‌ها و ایران‌ارشیست‌ها نسبت بدهیم! مسئله‌ی قابل توجه این است که از دی‌ماه ۹۶ شکاف عمیقی بین مردم و حکومت (اسلام) پدید آمده است. این حاصل تلاش پارتی‌سان‌ها بوده‌است و خوشبختانه جامعه‌ی ایران هم این پتانسیل را داشته است اما اپوزیسیون هنوز این موضع را ندارد و با اسلام مدارا می‌کند! در

مبارزه با جاعش باید جدی بود و آن را طوری سازماندهی کرد که منجر به براندازی رژیم شود. برای دستیابی به این امر باید با تمام قوا در میدان حضوری فعال داشت.

پایان پروژه تحقیر شهروند ایرانی کلید خورده و برای پایان این حقارت تاریخی، سازمان‌دهی درون‌مرزی لازم است. سازمان‌های محلی باید در تشکیلات ملاءها (مساجد) نفوذ کرده و از هر طریقی ضربه وارد کنند و منابع‌شان را صاحب شوند، از برون‌مرزها مبارزه و کمک مالی آسان نیست. جاعش صرافی‌های برون‌مرزی را تحت کنترل دارد و نیروها از این مجرا شکار می‌شوند.

مشکل بزرگ در کار تشکیلاتی، تأمین منابع مالی است. ما در حال مبارزه با یک حکومت دزد هستیم. جمهوری اسلامی دست در کلمه‌ها برده و معنای‌شان را عوض می‌کند، مانند مدارس غیرانتفاعی، دانشگاه آزاد، اختلاس و... تا بخواهید معنای این کلمه‌ها را بیابید، میلیاردها دلار از جیب‌تان دزدی کرده‌اند. اختلاسچی‌ها همان سردزدان و کثافات حکومتی‌اند و باور دارند

باید دنیا را کثیف کنند تا امام زمان‌شان ظهور کند! با بلاهت و خرافات هر بلایی سر شما می‌آورند. ببینید چگونه یک اقلیت کوچک، جیب‌های‌تان را خالی می‌کند، درحالی که تنها برتری‌ای که دارند، سازماندهی‌ست. از زمان شاه، این کثافت‌ها از حوزه‌ی علمیّه به روستاها فرستاده شدند تا مغز مردم را فاسد و رفتارزنی «ممدپدوفیلی» را که تا به اکنون ادامه دارد، حقه کنند.

به فضای بدبوی مسجد نگاه کنید و ببینید چگونه جاعش با همین نماز جماعت و ملای روی منبر که نوعی کارِ تشکیلاتی‌ست، انسان‌ها را بدل به حیوان می‌کند. شما لازم است ثروت را از چنگِ این ملّاپاسداران دریاورید، این گفتمان هراس‌آفرین و صرفن از راه سازماندهی شدنی‌ست. برای دستیابی به منابع مالی، نباید دست به دامانِ انگلیس و آمریکا و... شد؛ این جنگ، جنگ شماست و منبع مالی‌تان هم داخلِ ایران است.

پس ای رابین‌هودهای جوان! بخشِ خرابکارانه مغزتان را فعال و خراب‌کار را به واژه‌ای مقدّس تبدیل کنید. خراب‌کار یعنی کسی

که حق مردم را از ظالم می‌گیرد. این مفهوم را در اذهان عمومی نهادینه کنید. رابین هود در فرهنگ انگلیسی مقدس است، پس چرا در کشور ما نباشد؟ مگر نه آنکه ملّاپاسداران از سفره‌ی مردم می‌زنند، مگر نه آنکه اگر شما را دستگیر کنند، برای گرفتن حکم کمتر، قوه‌ی قضائیه (وکیل، قاضی و...) شما را تیغ می‌زند؟ پس حقّتان را بگیرید. منابع مالی شما در فروشگاه‌های سپاه، عمارت حاجی و خانه‌ی ملّاهای قرار دارد. بچه‌های آنها بنز سوار شوند و شما نه؟ بنزش را بگیرید و جیبش را خالی کنید؛ آنها همین کار را با شما در نبرد قادسیه کردند.

ما در حال جنگ هستیم، این باید درک شود. شما باید موتای خودتان را بسازید! مبارزی که پیام‌های موتا را می‌شنود، می‌داند چگونه مبارزه کند. وقتی شروع به تشکیل سازمان می‌کنید، باید خرج سازمانتان را تأمین و آن را گسترش دهید. یک هیئت عزاداری خرافه‌پرست برای سینه‌زنی، از مردم پذیرایی می‌کند؛ شما چه عملی از نظر مالی و یا ایجاد علاقه، جهت برپایی سازمانتان

انجام داده‌اید؟ میکروسازمان‌ها باید منابع مالی‌شان را تامین کنند و آن را در جهت اهداف سازمان‌شان صرف کنند. هر کمک مالی خارج از سازمان می‌تواند مسئله‌ساز شود و تله‌ای از جانب داعش باشد. چون شما عملیات می‌کنید، اما ردی به جا نمی‌گذارید. در نتیجه از هر طریقی سعی می‌کنند پارتی‌ها را به دام بیندازند. وجود پارتی ارزشمند است چون او نمودی از مبارزه سازمانگرایانه‌ست است. پس تک‌تک‌تان موظف به حفظ امنیت‌تان هستید.

شما شالوده‌شکنان؛ فیلسوفان خیابانی و دانایان زبانی هستید و موفق شدید با استفاده از قدرت زبان، زبان قدرت را مغلوب کرده و مفاهیم سیاسی را تغییر دهید. ژورنالیست‌ها و مزدوران تلاش کردند این مفاهیم را نرم و خواجه نشان دهند اما توده‌ی مردم مانع این حرکت شدند. حالا دیگر مردم بی‌پروا در خیابان‌ها شعارهای ساختارشکنانه سر می‌دهند و این حاصل مبارزه‌ی نظری و عملی حزب براندازان است.

هر پارتی و لیبرته‌ای یک راز است. او به هیچ مسلمانی اعتماد نمی‌کند و بطور علنی مبارزه نکرده و شیوه‌ی خود را افشا نمی‌کند. افکار من به واسطه‌ی نطق‌ها و قدرت زبانی‌ای که دارم تولید شجاعت و مبارز می‌کند. نتیجه‌ی مبارزه‌ی شما هم باید تولید مبارز کند نه اینکه با بی‌احتیاطی باعث دستگیری و حبس خود شوید!

همه‌ی شما باید وضع مالی خوبی داشته باشید، تمام منابع اداری و دولتی، عمارت حاجی و فروشگاه‌های زنجیره‌ای از آن شماست. جاعش دزدی را عادی کرده است شما هم رابین‌هود بودن را عادی کنید، مال مردم را به مردم برگردانید. ایران برای ادامه زندگی نیاز به پارتیزان، چریک، مبارز سیاسی، ایران‌بان و ایران‌جان دارد.

وظیفه‌ی تاریخی من تولید ایده برای مبارزه است، پارتی‌ها هم مجری این ایده‌ها هستند و حالا دیگر وقتش رسیده که رهبر و سازمان‌بخش نیز خودتان باشید.

چگونه به مبارزه تک‌نفره سازمان بدهیم؟

(بخش اول)

برای به انجام رساندن یک پروژه باید اهداف کوتاه و بلندمدت تعریف شود، همچنین در هر سازمانی رأی‌گیری امری بسیار مهم و کلیدی قلمداد می‌شود. از این نظر که همه‌ی اعضا در تعیین اهداف، آگاهی و مشارکت فعال داشته باشند. در این مرحله، باید در بخش‌های مختلف یک سازمان تقسیم وظایف انجام شود و پروژه کلید بخورد.

در کار تشکیلاتی، گزارش‌ها ابتدا به مدیر بالایی می‌رسد. سپس با بررسی‌های او و مشورت اعضا پروژه جریان می‌یابد. در واقع هدف این پروسه، چگونگی سازماندهی حتی یک نفر در پروژه‌ی براندازی‌ست. مدلی که در حزب براندازان اجرا کرده‌ایم گویای این مسئله است. عملیات‌های پارتی‌سانی حاصل رأی‌گیری و مشارکت خود پارتی‌سان‌ها است. در مرحله‌ی رأی‌گیری نظرات موافق و مخالف بررسی می‌شود و اگر نتیجه‌ی رأی‌گیری، تایید و

عملیاتی باشد، همه‌ی اعضا در انجام پروژه مشارکت خواهند داشت. و با افزایش سطح تجربه‌ی مدیران میانی و براساس اصل پارکینسون، تمایل واحدها به گسترش سازمان افزایش می‌یابد. یکی از وظایف لیدر میکروسازمان، کمک به استقلال و ارتقا هر عضو از گروه است. به این صورت که هر مینی‌واحد تبدیل به واحد بزرگتری شود و خلاف تجربه‌های کلاسیک جهان سومی که از ساختار متمرکز تبعیت می‌کند؛ این نوع از سازمان‌بندی از ساختار نامتمرکز پیروی می‌کند.

در اوایل دهه‌ی هفتاد سخنرانی‌ای در مورد مبحث ساختار نامتمرکز در جلسات شعر امروز تهران انجام دادم که در ادبیات فارسی بحثی مدرن قلمداد می‌شد. به این دلیل که کسی به طور ریشه‌ای به آن نپرداخته بود. در همین راستا گفتگویی درباره‌ی این موضوع بین من و محمد حقوقی که منتقد فهیم ایرانی‌ست پیش آمد؛ او معتقد بود که شعرهای دهه هفتادی زبانی زنده و سیال دارند ولی فاقد ساختار هستند اما با مخالفت من مواجه شد و از نظر من ساختاری

که در شعر سپید یا داستانِ دهه شصت پیاده می‌شد دارای ساختاری متمرکز بودند. در حالی که اشعارِ موردِ بحث، دارای ساختارِ مرکز گریزند؛ در نتیجه‌ی این گفتگو بود که ساختارهای نامتمرکز را تعریف کردم. دیدمان من در فنِ کشورداری و سیاست، همانند عملیاتِ آپانگان، به گونه‌ی عملکردِ نامتمرکز است. پیش‌تر تمام قیام‌ها در تهران اتفاق می‌افتاد، اما آپان، خارج از مرکز، در شهرهای مختلفی مانند کرج و شیراز، آن‌هم نه در میدان اصلی شهر بلکه در نقاط حاشیه‌ای این شهرها به وقوع پیوست.

عملکرد نامتمرکز را می‌توان اینگونه شرح داد که مدیرانِ میانی با گسترش سازمان‌شان و کنترلِ خودکار آن، یعنی با افزایش اعضا و اینکه هر عضو را در مسیر اهداف پروژه قرار دادن، می‌توانند موجب حذفِ موتا به عنوانِ فرماندهِ مرزی شوند. در نتیجه‌ی این عمل بدل به مدیرانِ سطوحِ عالی و از قالب میکروسازمان خارج خواهند شد. سپس با استفاده از پیش‌متن‌های موجود، مانند داستانِ رابین‌هود، منابع مالی‌شان را تأمین کرده (مانند عملیاتِ خالی کردنِ

فروشگاه‌های سپاه) و در آخر نیز با افزایش منابع مالی، نیروهای بیشتری را جذب خواهند کرد.

مرکز حزب، یعنی موتا اکنون شخصیتی عمومی اطلاق می‌شود. به این معنا که جاعش با تمام قوا، روی شخص من متمرکز شده‌ست و زیر ذره‌بین هستیم؛ از این نظر، شما آزادترید. من فقط می‌توانم تکنیک‌هایم را منتقل کنم که منجر به تشکیل سازمانهای مختلف محلی شود و از این طریق اقدامات بعدی دیگر به خود پارتی‌ها سپرده می‌شود. شما یک ارتش تک نفره هستید. خود موتا نیز هزاران نفر است، ما همه موتا هستیم. وقت، وقت خیزش موتاهاست که به پیش بروند و سازمان‌های خودشان را بسازند.

انواع سازمان:

سازمان‌های انتفاعی؛ به سیستم‌های اطلاق می‌شود که پی کسب سود باشند.

سازمان‌های غیرانتفاعی؛ به سازمان‌هایی گفته می‌شود که پی‌هدف فرهنگی و سیاسی هستند. حزب براندازان یک سازمان غیرانتفاعی قلمداد می‌شود.

اکنون می‌توانید این نوع از سازمان را به هیأت اتحادیه‌های کارگری یا روشنفکری درآورید. سازمان غیرانتفاعی که مرکزیت سیاسی دارد، می‌تواند تولیدی یا خدماتی باشد تا بیشتر ضد دولت عمل کند؛ پس قرار نیست که همیشه گروه‌های تان عملیات میدانی انجام دهد. در واقع میدانی‌ترین عملیات، از بین بردن تلویزیون‌های برون‌مرزی و مزدورانی است که مردم را فریب می‌دهند. برای نمونه، طبق قوانین اروپا، منع قانونی‌ای وجود ندارد که با اغواگری در آن‌ها نفوذ کنید؛ چرا جاعش پرویز و پرستو داشته باشد اما شماها فریب اخلاق کثیف اسلامی را بخورید تا دست از پا خطا نکنید. جنگ شر است و تنها عنصر خیر موجود در آن پیروزی است پس براندازان باید هر کاری بکنند تا بر جاعش پیروز شوند. پس راه‌های مبارزه به بسیاری است و این بدون کار سازمانی، غیرممکن است.

هر پارتی باید پیشاپیش بداند که جاعش برای اینکه در قدرت بماند باید هر جدالی را به نفع خود تمام کند اما براندازان تنها به یک پیروزی نیاز دارند و باید از همین لحظه محیط سازمانی آن پیروزی را طراحی کنند.

محیط سازمانی از دو بعد برخوردار است:

۱. خارجی: پول، انرژی، امکانات، اطلاعات و نیروی انسانی.
۲. داخلی: شور، عاطفه و تولید ارزش‌های انسانی است که منجر به ساخت باورهای انسانی می‌شود.

این دو مورد از اصول اساسی در تعریف پروژه هستند؛ از این رو سازماندهی را می‌توان با فعالیت اقتصادی مقایسه کنیم. همانطور که در فعالیت اقتصادی، منافع سهامداران مهم است، در کار تشکیلاتی هم منافع پارتی‌ها و مردم مد نظر است.

در بخشی از فعالیت‌های سازمانی، مدیران میانی وظایف خاص خودشان را دارند. مدیران بالایی را هم به تناسب تخصصی که دارند، انتخاب می‌کنند. ملاها خیلی خوب با مردم ارتباط می‌گیرند.

بخشی از شما موظف هستید که بررسی کنید آن‌ها چگونه مردم را فریب می‌دهند؛ راه‌های ارتباطی را پیدا، دُفرمه و آگاهی یک‌نواخت را تولید کنید، بدین سبب، چرخه‌ی سازماندهی - اقتصادی آن‌ها به پایان می‌رسد.

چگونه به مبارزه تک نفره سازمان بدهیم؟ (بخش دوم)

دفرمه کردن مفهوم حزب و فعالیت حزبی بیشتر از طریق مزدوران روسی رواج پیدا کرد و این روند سیاست‌زدایی منجر به شهروندزدایی شد که خود بعدها رفتارزنی آنتی‌مدرنیستی حزب‌الله را به دست داد و اینگونه رفتارها نیز سرآغاز اخلاق کثیف اسلامی - حیوانی بود. به نحوی که اکنون اگر یکی بخواهد در تلویزیون‌های برون‌مرزی از حزب سخن بگوید، سانسور می‌شود. چون دستور بر حذف هر گونه آموزش سازمان‌گرایی است. اساساً اگر گروهی سازمانی عمل نکند، به سودی نخواهد رسید و محکوم به شکست است. سلطنت‌طلب‌ها کمتر سازمانی و تشکیلاتی عمل می‌کنند و همین دلیل اصلی نفوذ مزدورهای جاعش در کمپ پادشاهی‌خواهان است. چندی پیش در تلویزیون بی‌بی‌سی، یکی از طرفداران نزدیک به رضا پهلوی از خود این کمپ مدعی شد که سپاه پاسداران بیش از چهل هزار کاربر توییتری دارد که با نقاب سلطنت‌طلبی و عکس رضا پهلوی فعالیت می‌کنند و این یعنی که

جبهه سلطنت طلبان در و پیکر ندارد و هر کسی براحتی در آن نفوذ می‌کند. آنها از قیام فرودستان تاکنون هیچ دستاورد میدانی نداشته‌اند و از طرفی هر زمانی که رضا پهلوی بیانیه‌ای منتشر کرده‌ست، به ایرانارشیست‌ها و اساسن نفس مبارزه‌ی میدانی با جمهوری اسلامی انتقاد کرد. در جنبش آپان ما به جای بیانیه، عمل کردیم و به دلیل قطع اینترنت که بستر ارتباطی ما با نیروهای برانداز در خیابان بود، تلویزیون‌های برون‌مرزی که در خدمت جاعش هستند، موفق شدند بدون وقفه به تحمیق عامه‌ی مردم پردازند و آنها را از ریسک حضور در خیابان ترساندند. برای اینکه حمله‌های سانسور جمهوری اسلامی روی فعالیت حزبی ما تأثیر کمتری بگذارد، ما ناچاریم مقابل آن ساختار درختی، ساختار ریشه‌ای (ریزومی) را اجرایی کنیم.

بدین سبب، از شما می‌خواهم که مثل جزیره‌های نامتمرکز باشید؛ قهرمان کسی‌ست که ضربه می‌زند و دستگیر نمی‌شود. کسی که بدون پلان دوم، صرفن در خیابان شعار می‌دهد، تنها خوراک خبری

تلویزیون‌ها را فراهم می‌کند. مبارزه غیرتشکیلاتی و تظاهرات بدون پلان دو و سه، تنها نیروی براندازی را تضعیف می‌کند و هیچ فایده‌ای ندارد. من نمی‌خواهم هیچ پارتی‌سانی شناسایی شود؛ هر کدام از شما اگر به صورت اصولی آموزش مبارزه را فرا گرفته باشد، باید تأثیرگذار و بدل به چندین سازمان شوید.

سیستم امنیتی جاعش قوی‌ست؛ در نتیجه ما نمی‌توانیم مانند یک حزب بزرگ، آشکارا فعالیت کنیم. از این جهت بعد از لو رفتن مبارزات ریزومی در قیام آپان، ایده مبارزات جزیره‌ای را طرح کردیم که اجرای خلاق آن سبب شد دیگر بطور مطلق تلفات نداشته باشیم و با افزایش نیرو و عملیات‌های پارتی‌سانی، از هر طریقی به جاعش و دستگاه سرکوبش ضربه وارد کنیم. شما باید خودتان هم خودتان را شناسید! به کسانی که قبلن در کالج شعر از من رایگان می‌آموختند، مدام سفارش می‌کردم که آموخته‌های‌شان را به مردم انتقال دهند؛ اکنون شما که از من به دلیل آگاهی‌رسانی سپاسگزاری می‌کنید، می‌خواهم که سازمان

تشکیل دهید. آنقدر باید بطور ریزومی تکثیر شوید که موتا خلع سلاح و فکر شود و اسمی از من نباشد! در مقابل باید هر چه سریع تر جنبشِ موتاهای ما... را داشته باشیم. بجای اینکه موسیقی‌های آبکی تولید کنید تا نشرشان دهیم، بروید با موتاهای ما... ترانه‌ای خلق کنید که تولیدِ وحشت در صف جاعش کند؛ در هر زمینه‌ای همه باید خشن عمل کنید! اساسن صدای کسی که شما را به آرامش دعوت می‌کند سفیر مرگ شماست، چون شاهد تگه‌تگه شدن انسان در ایران هستیم. در جنبش آپانگان برادران، خواهران و پیشکسوت‌های شما بودند که بخش اعظمی از آنها جان‌بخش شدند، اکنون آیا اسمی از آنها در تلویزیون‌های برون‌مرزی است؟ مدام کسانی مانند مسیح علی‌نژاد، نرگس محمدی و نوری‌زاد را برجسته می‌کنند. در واقع، قاتل اصلی آپان، تلویزیون‌ها هستند. چگونه می‌توان اینچنین وضعیتی را با آرامش سپری کرد؟ من اعتقاد دارم هیچ راهی بجز سازمان‌گرایی نمی‌تواند ملاها را از میان بردارد؛ جنبش سیاسی ضد اسلام را ببینید که چگونه پا گرفت و

سپس به عراق و لبنان سرایت پیدا کرد؛ حزب الله منفورترین گروه در لبنان شد، ما پیروز بودیم اما چه اتفاقی افتاد و اکنون چگونه است؟ آری، غرب مروج اسلام است. آنها آنتی اسلامیت‌ها را حذف می‌کنند چون در خاورمیانه که منبع ثروت است، مسلمان و عقب مانده‌ی فکری می‌خواهند. آنجا بلاهت باید مدام اپیدمی شود و هیچ کارخانه‌ای مانند اسلام، تولید بلاهت نمی‌کند و این نکته‌ای است که باید فهمیده شود. ما منبع بلاهت، اسلام را نشانه گرفتیم، اکنون باید مروج عملکرد گروهی باشیم؛ از اکنون تمام سخن من درباره‌ی سازماندهی است. خواهید دید که آنها از تک تک شما وحشت خواهند کرد، چون بزودی همه بدل به موتا خواهند شد.

اصولِ مدیریتِ پروژه

لازمه‌ی تشکیلاتی عمل کردن، مدیریتِ شجاعت‌محور است که همراه با خلاقیت باشد و خلاق بودن، تنها در مقدارِ آزاد بودنِ اعضای سازمانتان سنجیده می‌شود. برای درک این موضوع، لازم است به مثالی که در ادامه می‌آید، توجه کنید؛ به فرض در سوسنگرد یک گروه عملیاتی دارید و اسم شناسنامه‌ای لیدرتان، حسن است. یک روز که حسن به خانه می‌رود، خواهر کوچک‌ترش را می‌بیند که با هنرمندی تمام، تصویر سفره‌ای را که شش اسب دورش نشسته و در حال چریدن هستند نقاشی کرده و روی هر کدام از اسب‌ها، نام‌هایی مانند جعفر، باقر، اصغر، عباس و محمد گذاشته است اما اسمی از حسن نیست. او که مدیر پروژه است و در واقع وظایف عملیاتی را بین اعضای گروه پخش می‌کند؛ از روی حسادت، خواهرش کلثوم را صدا می‌زند و می‌گوید تو نقاشی را خیلی خوب کشیده‌ای، من را هم بجز اسب، به شکل دیگری، مانند شیر بکش. چون شینده‌ست که موتا به شیبه

(شیعه) حساسیت دارد و اسب هم که شیهه‌کشان و شیهه (شیعه) هم اسب است! ولی این را نمی‌فهمد که وی نبوغ داشته و به درستی نقاشی یک خانواده‌ی شیهه‌ی عامی را کشیده است. او بخشی از حسن است و هرگز حسن را مانند شیر (استعاره از ایرانی بودن) ندیده، بلکه حسن را شیهه (شیعه) می‌داند. حال حسن با استفاده از نیرویی که دارد، به خواهرش تحمیل می‌کند که او را به هیأت دیگری بکشد. خواهرش دوباره حسن را نقاشی می‌کند و طوری که هیچ ربطی به شمایل حیوان مذکور ندارد، چونکه طفلک تا به حال، اساسن شیر ندیده است! او مادرش را در هیأت مادیان، بقیه را تَلَم، یابو و ... می‌کشد زیرا خانواده‌شان اساسن بودوباش یابوایستی دارند، اصلن اگر الاغ نبودند که در عاشورا شرکت نمی‌کردند، در مسجد سینه نمی‌زدند و پای منبر یک رأس ملا نمی‌نشستند. پس خواهرِ حسن همه‌ی شهر را شکل اسب‌های نجیب دیده و از لحاظِ ساختارِ نشانه‌شناسی، درست عمل کرده است. فحش دادن هم، مانند نقاشیِ خواهرِ حسن، نوعی خلاقیت

و واقعی دیدنِ اوضاع را در خود دارد. به همین دلیل، بعضی‌ها نپرسند که چرا موتا از نوک تیزِ کلمه استفاده می‌کند، من به زبان وفا دارم و این زبان است که به من دستور می‌دهد این جماعتِ مزدور را چگونه صدا کنم و از این جهت من تنها نام‌های واقعی‌شان را صدا می‌زنم و جماعت کر فکر می‌کنند این منم که دارم فحش می‌دهم! بی‌بی‌سی و امثالهم به خامنه‌ای می‌گویند آیت‌الله خامنه‌ای و او را در هیأتِ دیگری می‌بینند، من هم باید به او این القاب را بدهم؟ من آنچه را که می‌بینم به زبان آورده و جز زبان، نمی‌توانم به انسان‌ها لباس دیگری بپوشانم و همین زبان است که اندیشه می‌سازد. اما عده‌ای این مسئله را نمی‌فهمند. مانند داستانِ لیدر سوسنگردی که با توقعِ احمقانه‌اش، دستورِ غلطی را به خواهرش داده است و نتیجه‌ی کار را شیری می‌بیند که در خطوط طرح‌اش هیچ حسّ هنری وجود ندارد و چون خواهرش مدام حسین، شهادت و مرگ دیده است. مگر می‌شود هم اسمت حسن باشد و هم ایرانی باشی؟ هرگز این اسم به یک شیر نمی‌آید

و باید او بداند که دستورش در این مثال، مدیریت غلط پروژه است.

او خواهرش را تفهیم نکرده چه می‌خواهد و تولید نهایی‌اش باید چه باشد. وی در اسب و یابو خلاق است و از لحاظ ساختار معنایی؛ فقط شیعه و خانواده‌ی مسلمان و اسلام را می‌شناسد. اما به اجبار، حسن می‌خواهد همه را ایرانی بکشد و آن اقدام انقلابی خلاق را از او می‌گیرد. با این اجبار ویزاز خواهرش فقط حمالی می‌خواهد و در حین نقاشی او را تشویق نمی‌کند، در آخر هم از پروژه‌ی نهایی ناراضی‌ست! در صورتی که یک مدیر باید مشوق و در طی مراحل فعالیت نظارت داشته باشد. نمی‌شود دستور عملیات داد و منتظر خروجی بود!

من وقتی دستور عملیات می‌دهم، گام به گام با عملیات‌چی‌ها به وسیله‌ی وب همراه هستم، به این دلیل در هیچ عملیاتی شکست نداشتیم. اکنون توی حسن مسلمان، یک شبه می‌خواهی راه صد ساله طی کنی؟ تو فقط باید خلاق باشی، تخصصت باید مدیریت

باشد و قرار نیست همه چیز را بدانی. در این مثال اگر حسن بخواهد خراب کاری اش را جبران کند باید سپاسگزار خواهرش باشد و به او انگیزه بدهد و بگوید که زحمت را کشیدی و این اشتباه من بوده است که دستور غلط دادم. در اصل نباید می گفتم که شیر را نقاشی بکنی. چون تو درکی از شیر نداری و یک عمر توسری خورده‌ای، ۲۵ سال است و هنوز باکره‌ای. حسن‌ها خودشان هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند اما از خواهرهایشان انتظار دارند باکره باشند. برای همین است آنها را خلاق نمی‌خواهند و در دستور عملیاتی هم آدرس غلط می‌دهند. چون در ذات‌شان هنوز مسلمان باقی مانده‌اند و مسلمان یعنی حسود، خائن و عقب‌مانده! پس برای اینکه مدیر باشی، اول باید مسلمان نباشی. خانواده‌ات مسلمان‌اند و تو روی ذهن‌شان کار نکرده‌ای، برای همین نقش‌مادیان و یابوها را دارند و دائم درباره‌ی نقشه‌ی گربه (نقشه‌ی کوچک‌شده‌ی ایران) می‌گویند و گربه را مقدس

می‌دانند. در حالی که ایرانِ بزرگ، شیر است و بجای آنکه به پای کسی بیچد، رو به روی دشمنانش می‌غرد.

در داستان بالا، خواهر استعاره‌ست. تو به عنوان یک عملیات‌چی باید بدانی هر عضو چه خلاقیتی دارد و با توجه به استعدادش چقدر شجاعت دارد. به ترسوترین اعضا هم باید نقش‌هایی با ریسک پایین بدهی؛ او می‌خواهد با تو کار کند اما وقتی که عملیات می‌شود، می‌ترسد. پس باید در شروع، برای مدتی پشتِ جبهه کار کند و بعد از آن به آرامی روی ذهنش تأثیر بگذاری؛ اول باید ترسش ریخته شود. مثلن می‌تواند ابتدا روی پول شعار بنویسد و پخش کند. کم‌کم ذهنش گسترش می‌یابد و شجاعتش بیشتر می‌شود.

به یکی از لیدرهای خانم گروه‌مان که به تازگی ادمین شده بود گفتم باید عملیات کند و شعارنویسی انجام دهد، او به محلی که تعیین کرده بودم، رفت. اما بعد از چند دقیقه پیغام فرستاد و گفت که کار بسیار سختی‌ست، شجاعت‌اش را ندارد! برای‌اش دوباره

عملیات را شرح دادم و همزمان که وب می‌داد با او همراه شدم، به نحوی که انگار با دست من مشغول شعارنویسی بود! بعدها این پارتی‌سان، پایگاه بسیج آتش زد و آن‌هایی را هم که به او پیشنهاد ازدواج و سکس داده بودند، تبدیل به عملیات‌چی کرد و همه‌شان را به میدان کشید. در واقع از آدم‌های تحصیل کرده‌ی برج عاج نشین، مبارز می‌ساخت؛ من هم به عنوان مدیر، مدام سپاسگزارش بودم و در جزئیات همراهی‌اش می‌کردم.

به همین سبب، یک مدیر نباید تافته‌ی جداافتاده باشد. گرچه قاطعیّت لازمه‌ی کار است و تمام نیروها باید به او گزارش دهند اما غرّه‌بودنی در کار نیست. در حزب ما، کسانی که قدرت رهبری بیشتری دارند، فروتن‌ترین‌ها هستند، فجیع‌ترین کارها را فریده (یکی از ادمین‌ها) و دو سه نفر از ادمین‌های خوب دیگرمان انجام می‌دهند. اینجا یاد می‌گیرند کار بالا و پایین نداریم بلکه سازمان داریم و در سازمان، نقش یک عملیات‌چی کوچک از رهبر بالاتر است. اوست که پروژه و نرخ پیروزی را بالا می‌برد. من اگر سال‌ها

درباره‌ی سازمان‌گرایی، مدیریت پروژه، عملیات‌سازی و عملگری نظریه‌پردازی کنم، برابر است با ضربه‌ای که یک پارتی به جاعش می‌زند. عملگرایی امر مهمی است و اساس ما عملیات میدانی است. اکنون با مباحثی که در بالا مطرح کردم، می‌توانیم مدیریت پروژه را به این صورت بیان کنیم که معنای‌ش شناخت فرهنگی و شعوری؛ صدور دستورات درست و دنبال کردن آن به صورت جزء به جزء است و هر چقدر گروه بزرگ‌تر باشد، مسئولیت آن نیز برای لیدر بیشتر می‌شود و هنگامی که آن فرد قابلیت اداره کردن را ندارد باید برای گروه، لیدر دیگری انتخاب شود و همواره موتاسازی انجام پذیرد.

موتاهایا... باید تبدیل به ورد شود، اورادی که کار قرآن و آدیان ابراهیمی را یک‌سره کند. هاهایا، صدای قاه‌قاه پیروزی ماست. اگر شما فقط یک فرمانده و تئوریسین داشته باشید، به زودی نابود خواهید شد چونکه سرمایه‌داری از من محافظت نمی‌کند و نابود کردن من کاری ندارد. بی‌شک عوامل جاعش تا به اکنون

نتوانسته‌اند با سیستم سرمایه به توافق برسند، اما اگر باج بیشتری بدهند امکان توافق وجود دارد و این قانون دنیا است. گرچه تا حالا هم خیلی شرافت‌مندان برخورد کرده‌اند ولی شرافت هم یک مفهوم انسانی است و مفهوم ملی بر مفهوم انسانی غلبه دارد. اگر سودی ببرند که به نفع ملت‌شان باشد، من را هم می‌فروشند. به همین سبب، شمشیری که روی زبان‌ام کار گذاشته‌ام، باید روی زبان تک‌تک شماها نیز کار بگذارم.

چرا براندازی بدون مبارزه پارتی‌سانی ممکن نیست؟

(بخش اول)

بسیاری از بورژواهای روسی در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶ زمانی که هنوز انقلابِ بلشویک‌ها به پیروزی نرسیده بود، هر حرکتِ میدانی را به آنارشئیست‌ها و بلانکیست‌ها ربط می‌دادند. در واقع گروه‌هایی که اوایل قرن بیستم در روسیه می‌جنگیدند، اغلب آنارشئیست بودند و فقط آن‌ها به عملیات میدانی اعتقاد داشتند. البته منظورم این نیست که شیوه مبارزات آنارشئیستی، صرفن مبارزات میدانی است. از بعد از قیام فرودستان، ما در طول این دو سال، از انواع روش‌ها استفاده کردیم و تنها گروهی هستیم که گفتمان‌هایش مردم‌گیر شده است. برای نمونه، در قیام فرودستان، از پروپاگاندا استفاده کردیم که قبلن کتابی درباره‌اش نوشتیم و شیوهی روسی‌اش را که علیه ایران است، افشا کردیم.

همانطوری که کموسلمان‌های ایران به آنارشئیست‌ها فحش می‌دهند، بلشویک‌ها و حتی بخشی از منشویک‌ها در پیش از

انقلاب روسیه، به بلانکیست‌ها فحش می‌دادند. لویی اگوست بلانکی یکی از مبارزان سوسیالیست معروف فرانسوی است، کسی که بدون مبارزه‌اش، نظریه‌پردازی مارکس اتفاق نمی‌افتاد. او ۳۱ سال از زندگی‌اش را به دلیل سرورستیزی در زندان گذراند. در واقع اینجا از روش سیاسی بلانکی سخن می‌گوییم چون متأثر از آنارشیست‌هایی است که پروژه‌شان در طول تاریخ، انقلاب علیه بورژوازی از راه‌هایی چون ترور بوده است. ترور وقتی اتفاق می‌افتد که برای‌تان اثبات شده است همه‌ی شیوه‌های مبارزه علیه دشمن ناکاراست. امروزه می‌بینید که جاعش در صف‌های مبارزاتی نفوذ کرده‌ست. پس به جز مبارزه‌ی پارتی‌سانی، کاری از شما برنمی‌آید.

جنگ‌های مسلحانه شیوه‌های مختلفی دارد؛ برای مثال عملیات «فروغ جاویدان» که منجر به شکست مجاهدین خلق شد! لشگری با هزینه و جمعیت محدود تشکیل می‌دهند با این توهم که مردم به آن‌ها می‌پیوندند و این دقیقن در زمانی اتفاق افتاد که خمینی در

حیات بود و کشور تازه داشت از جنگ با عراق خلاص می‌شد و ذات کثیف جمهوری اسلامی هنوز برای تمام مردم افشا نشده بود، از این جهت عملیات فروغ جاویدان نتیجه‌ای جز شکست برای مجاهدین خلق نداشت! در حالی که اگر این عملیات اکنون به وقوع می‌پیوست، بدون شک به پیروزی می‌رسید. این اهمیتِ زمان‌شناسی و فرصت‌طلبی را نشان می‌دهد. فرصت‌طلبی، فقط معنای منفی ندارد، یک گل‌زن یا کسی که در خطِ حمله فوتبال بازی می‌کند، فرصت‌طلب است و قوی‌ترین‌شان، اپورتونیست‌ترین‌شان است. این مفهوم به معنای آن است که در چه زمانی، چه نوع حمله‌ای را انجام دهی و این تیزهوشی مبارز را نشان می‌دهد. از این جهت است که وقتی از مبارزه‌ی پارتی‌سانی حرف می‌زنم، از شیوه‌ی شبیخون زدن سخن می‌گویم. عده‌ای هم هستند که سخنان من را بد فهمیده‌اند یا جعل می‌کنند و می‌گویند فلانی معتقد به عملیات مسلحانه‌ست، خیر! ما فعلن آن سرمایه و تشکیلاتی را نداریم که بخواهیم جنگ مسلحانه‌ی ارتش به ارتش

راه بیندازیم اما می‌توانیم با شیوه‌ی شبیخون، جزیره‌های پارتیسانی مسلّحی داشته باشیم. همانند کاری که در آپان کردیم؛ هنوز بخاطر آوردن تصویر درخشان لیبرته‌ای که با مانتوی ش پمپ بنزین ته بزرگراه همت را به آتش کشیده بود، به وجد می‌آورد، من نمی‌دانم چرا لنینیست‌های ایرانی که همان کموسلمان‌هایند با چنین عملیاتی مخالف‌اند؛ در حالی که خود لنین، در جزوه‌ی پارتیسانی‌اش می‌گوید که چرا عدّه‌ای از بلشویک‌ها و نادان‌های کمونیست روسی، به آنارشیست‌ها و بلانکیست‌ها فحش می‌دهند؟ در حالی که ما مدیون آنها هستیم؛ از این جهت است که وی اعتصابِ صرف را چاره‌ی کار نمی‌داند. در روسیه‌ی آن زمان (۱۹۰۵-۱۹۰۶) عدّه‌ای این جمله را مُد کرده بودند که کارگرها فقط باید اعتصاب کنند، آن‌ها نیازی به مبارزه ندارند و مبارزه، کار ارتش است. در حالی که ارتش، از آن تزار بود. این روزها نیز عدّه‌ای بی‌سواد، مدام در تریبون‌های‌شان می‌گویند که نیروی انتظامی و ارتش، مثل خود ما ایرانی هستند! در کجای دنیا قوای

ملی با مبارزانی دشمنی می‌کند که خودشان را ملی می‌دانند؟ هر
 فلانی که نظامی‌ست، حقوقش را از مالیات و پول نفتِ ایند مردم
 برانداز می‌گیرد، با آن پول بچه‌اش را به دانشگاه می‌فرستد و خرج
 عملِ زیباییِ زن‌اش را می‌دهد، سپس مردم را هم می‌کُشد و
 می‌گوید ما نیز با جمهوری اسلامی مخالفیم، فقط منتظر فرصتیم!
 آیا این ادعا مسخره نیست؟ در این که هر ارتشی که از جاعش
 حقوق می‌گیرد نیرویی ضد ملی‌ست هیچ شکی نیست اما ارتشی‌ها
 دشمنی نیستند که در صف اول جنگ با ما براندازان حضور داشته
 باشند ولی نیروی انتظامی که هست.

اکنون مخاطبم کمونیست‌ها هستند، آن‌هایی که با دسته‌بندی‌های
 مختلف، مغزشان را خورده‌اند و فکر می‌کنند که مبارزه فقط
 اعتصاب است. لنین مقابل این پروژه می‌ایستد و می‌گوید که هر
 نوع مبارزه‌ای را تقدیس می‌کنم. بیشتر مردم ایران کارگرند، آیا باید
 آن‌ها را فقط به اعتصاب در کارخانه‌های ورشکسته ملزم کنیم، به
 نظرتان منبع درآمدِ اصلیِ جاعش کارخانه‌ها هستند؟! من با

اعتصاب که روشی از مبارزه است، مخالف نیستم. کما اینکه هر اعتصابِ موفقِی را تا به اکنون، رهبری یا حمایت کرده‌ایم. یعنی اگر حمایتِ ما نبود، بسیاری از اعتصابات به درازا کشیده نمی‌شد؛ از آن دوره‌ی اولِ تظاهراتِ هفت‌تپه تا این اواخر، تظاهراتی که در شرکتِ نفت، اتفاق افتاد و همه‌ی این‌ها منجر به قیامِ خوزستان شد. ما همیشه حامی اعتصاب نتیجه‌گرا بوده‌ایم.

عده‌ای باور دارند که اگر کارِ پارتیسانی را پیش ببریم، مردم می‌ترسند، کناره‌گیری می‌کنند و تشکیلات به این دلیل، شکست می‌خورد. در حالی که لنین در جزوه‌اش مؤکد می‌کند که اگر جنگِ پارتیسانی‌تان شکست خورد، دلیلش فقط و فقط، بد کار کردنِ تشکیلات‌تان است. از این زاویه است که عده‌ای که از سیاسی بودن امرار معاش می‌کنند، می‌گویند که فعالیتِ حقوقِ بشری یا «مهدنی» داشته باشیم! سپس هیچ کارِ مدنی‌ای هم نمی‌کنند؛ در واقع مبارزاتِ مدنی هم ما پیش می‌بریم، حداقل نود درصدِ دیوان‌نویسی‌های این چهار سال اخیر حاصل کار و مبارزه‌ی حزب

براندازان بوده است. در آیانگان، شعارها و شیوهی عملها، آنارشوییستی بود و از اساس، انقلاب شیوه‌ای آنارشوییستی است. درحالی که سلطانزادگان و آیت‌الله‌زاده‌ها و... پُرِ چهل سال شکست‌شان را می‌دهند و آن را کارِ سیاسی می‌نامند! بی‌شک کسی که پز سال‌ها کارِ سیاسی را می‌دهد، یعنی از سال‌ها شکست در این حوزه می‌گوید و هرگز افشا نمی‌کند چگونه با فریب مردم بیزینس می‌کند. این دسته از افراد، خوراکِ مسلمان‌ها، اصلاح‌طلبان و وزارتِ اطلاعات‌اند که هر وقت مردم شلوغ می‌کنند یکی‌شان را به عنوانِ محلّ علم می‌کنند. گروه‌های چپِ کمونیست نیز که زمانی علیه شاه دست به اسلحه می‌بردند، اکنون خواجگی را تبلیغ می‌کنند.

حکایتِ آن دسته، این سخن استالین است که می‌گوید نوعی از افراد وجود دارند که بورژوایِ مارکسیست و فقط حرف‌اند و به محض اینکه اتفاقی می‌افتد، گزاره‌ای از مارکس را پشت‌بندش می‌آورند. مانند آن‌هایی که حقوقِ بشر، نُقلِ مجلس‌شان است و با

آن بیزینس می‌کنند و واقعیت‌محور و عمل‌گرا نیستند. مگر حزب توده‌ای که می‌گوید ما نباید جنگ مسلحانه کنیم، استالینست نیست؟ چون ایران، مهره‌ی روسیه و آن‌ها مزدور پوتین هستند، حرفی از این گزاره‌های رهبرشان را به میان نمی‌آورند. من نمی‌خواهم دیکتاتورهای شوروی سابق را بولد کنم بلکه مقصودم آن است که کمونیست‌های ایرانی آنچنان بی‌سوادند که حتی جزوه‌ی چندصفحه‌ای لنین این نابغه‌ی شعارسازی را نخوانده‌اند. اکنون ایران تحت تحریم است اما ملاها دست‌بردارِ خلقِ محروم نیستند و بیزینس‌شان را ادامه می‌دهند به همین دلایل کارگر باید بجنگد و دست به خونریزی بزند، چون حقوقش دارد به یغما می‌رود، لنین هم همین را می‌گوید.

در حالی که هر کسی می‌خواهد نزد عوام محبوب شود و چهره‌ی انسانی به خودش بگیرد، علیه کشت و کشتار حرف می‌زند و مبارزه با اهریمن را به تروریسم ربط می‌دهد، سپس این مسئله را به آنارشیسم وصل و پروسه‌ی یاد شده را دنبال و چهارتا ادعای

حقوق بشری را هم به این فرآیند اضافه می‌کند. در حالی که در هر جامعه‌ای، هر عملی که منجر به وحشت مردم شود، تروریستی است. همه‌ی کارهایی که ما انجام می‌دهیم، خوشآیند مردم و در جهت انتقام‌گیری برای مردم است. آیا نابودی کسی که هزاران انسان را اعدام و آن‌ها را به صلابه کشیده، عملی مردمی و فداکاری بزرگی نیست؟ شما نمی‌توانید در مبارزه، بحث اخلاق را پیش بکشید. عده‌ای می‌گویند که کار مسلحانه، باعث دفع مردم از جنبش می‌شود. از طرفی رضا پهلوی هم که به وسیله‌ی خود سپاه از ایران رانده شده است، همین را می‌گوید و معتقد است اگر مردم مسلح شوند، سپاه تمام آن‌ها را به خاک و خون می‌کشد و همین جمله، خودش تولید هراس می‌کند، یعنی او کار سپاه را که تولید ترس است، انجام می‌دهد! دی‌ماه ۹۶ مردمی که در جنبش و قیام فرودستان حضور داشتند به مرحله‌ای رسیده بودند که باید مبارزه‌ی مسلحانه و پارتیزانی انجام می‌دادند. آن‌ها شعار «اصطلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تموم ماجرا» سر می‌دادند که بعدها توسط

ژورنالیست‌های مأمور در تلویزیون‌های برون‌مرزی تحریف شد! این شعار به معنای تمام شدن اسلام به هر قیمتی بود که دار و دسته پنجاه‌وهفتی‌ها در تلویزیون‌های برون‌مرزی، شعار را تغییر دادند و می‌گفتند که این شیوه‌ی مبارزه‌ی خشن، نادرست و تروریستی‌ست! در حالی که خامنه‌ای تروریست و سرورشان است.

چرا براندازی بدون مبارزه پارتیسانی ممکن نیست؟

(بخش دوم)

دو براندازی مشروطه و براندازی ۵۷ با انقلابِ بلشویک‌ها تشابه دارند اما فاصله‌ی زمانی بین این دو انقلاب از انقلابِ بلشویک‌ها بیشتر است. ۱۱۶ سال پیش، انقلابِ مشروطه در روسیه رخ داد. یک سال بعد از این رخداد انقلابِ مشروطه در ایران به وقوع پیوست.

آخرین تزار روسیه «نیکلای دوم»، بعد از باختی که در جنگ با ژاپن داشت، تضعیف می‌شود و قبول می‌کند که حکومتِ کشورش، از استبداد مطلق به سلطنتِ مشروطه بدل شود. در واقع مدلِ انقلابِ مشروطه، متأثر از روس‌ها است. برخلاف آن چیزی که می‌گویند بانی‌اش، آخوندف یا نظریه‌پردازِ میرزای کرمانی یا تأثیر ترکیه بوده است؛ رفتارزنیِ آتاتورک شاید بر رضاشاه تأثیر گذاشته باشد اما ربطی به انقلابِ مشروطه ندارد.

لنین، یک سال پس از مشروطه کردن استبداد (انقلاب اول)، تحت تأثیر آنارشیست‌ها، شروع به نوشتن جزوه‌ی پارتیزانی‌اش می‌کند. لنین می‌دانست که ساقط کردن تزار «نیکلای دوم» هنوز به پایان نرسیده و عقب‌نشینی و قبول اصلاحات از جانب او، تمهید و فرصتی جهت مبارزه‌ی پارتیزانی و ایجاد انقلاب دوم (نهم اکتبر ۱۹۱۷) را ایجاد خواهد کرد. بعد از سال ۱۹۰۵، انواع جنبش‌های پارتیزانی کارگری تشکیل می‌شود، همانند نظریه‌پردازی‌ای که من درباره‌ی سازمان‌دهی میکروسکوپیک کرده‌ام.

انقلابی‌های روسیه علیه سربازان تزار، مبارزه‌ی خشم‌محور را آغاز کرده و اموال دولت را مانند رابین‌هود، مصادره می‌کردند. در آن زمان بخشی از بلشویک‌ها، مانند توده‌ای‌های بی‌سواد اکنون، اعتقاد داشتند که جنگ پارتی‌سانی باعث ترس مردم از هزینه دادن می‌شود و بخش بزرگی از حزب ریزش خواهد کرد؛ لنین جلوی‌شان می‌ایستد و می‌گوید اگر دیدید که مردم از کار عملیاتی لذت نمی‌برند و سازمان ریزش دارد، به این معنی‌ست که آن

سازمان درست عمل نکرده و اطلاعات لازم را به مردم نداده است. بلشویک‌های ایرانی همچون اکثریتی‌ها، توده‌ای‌ها و... می‌گویند که لنینیست‌اند اما آموزه‌های لنین را انتقال نمی‌دهند و چند اثر مهم وی را که درباره‌ی مبارزه‌ی سخت و پارتیزانی‌ست، ترجمه نکرده‌اند.

در تلویزیون‌های برون مرزی نیز همان به اصطلاح لنینیست‌ها را می‌بینیم که خود را ترکیبی از ماندلا و گاندی (در واقع می‌شود آن‌ها را گاندلا خطاب کرد) معرفی می‌کنند و به نحوی از لنین سخن می‌رانند که انگار آدم بی‌دست و پای بوده و هیچ طرفداری‌ای از مبارزه‌ی سخت نداشته است! در واقع اینان لنین را خواجه کرده‌اند. حتی ماندلا نیز اینگونه آدمی که آن‌ها نرم و مدنی توصیف می‌کنند نبوده‌ست. ماندلا بخش بزرگی از زندگی‌اش را صرف مبارزه‌ی چریکی کرده و به این دلیل ده‌ها سال زندانی شد. از طرف دیگر گاندی هم به عمل میدانی باور داشت و در صف اول تظاهرات‌های میلیونی شرکت داشت. اکنون عده‌ای ادای ماندلا

و گاندی را درمی‌آورند، در حالی که هیچکدام از آن دو نیستند بلکه دست‌پرورده‌ی جمهوری اسلامی‌اند و باید آن‌ها را گاندالله خطاب کرد! کموسلمان‌های ایرانی قبل از آنکه مارکسیست باشند، مسلمان هستند چون مقلد و بی‌سوادند. درباره‌ی جنگ پارتی‌سانی و مبارزه‌ی سخت آن‌ها را به حرف‌های خود لنین ارجاع می‌دهم که می‌گوید: «یکی از تفاوت‌های مارکسیسم با انواع ابتدایی سوسیالیسم این است که تمام فرمول‌های انتزاعی و نسخه‌های مکتبی را رد می‌کند و خواهان توجه کامل به واقعیت مبارزات توده‌ای است که همگام با رشد جنبش و آگاهی توده‌ها و تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی، شیوه‌های جدید و گوناگون دفاع و حمله را به دنبال می‌آورد. از این روست که مارکسیسم، هیچ‌گاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمی‌کند و خود را به شیوه‌هایی از مبارزه که در لحظه‌ای معین و ممکن بوده‌ست و به کار برده می‌شد، محدود نمی‌کند بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی، اشکال ناشناخته و نوینی را باید به کار

گرفت. این رابطه مارکسیسم، از عملِ توده‌ها می‌آموزد و فرسنگ‌ها از این ادعا دور است که بخواهد اشکالِ مبارزه‌ای را که عُلَمای خانه‌نشین در مغز خود پرورانده‌اند، به توده‌ها تحمیل کند. کالسکی (لنین از قول وی می‌گوید) ضمن بررسی اشکالِ مختلف اجتماعی می‌گفت: «بحران‌های آینده، شیوه‌های نوینی از مبارزه را به دنبال خواهند آورد که در شرایط کنونی نمی‌توان آن‌ها را پیش‌بینی کرد.»

مارکس معتقد به برخوردی تاریخی با اشکالِ مبارزه‌ست و بدونِ در نظر گرفتن موقعیتِ مشخصِ تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنایِ عَدَمِ درکِ الفبای ماتریالیستی‌ست. در مراحلِ گوناگونِ تحوّلِ اقتصادی و در رابطه با شرایطِ مختلفِ سیاسی، فرهنگِ ملی، شرایطِ زندگی و غیره، شیوه‌هایی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می‌شوند و طبقِ آن، سایر اشکالِ مبارزه نیز که در درجه‌ی دوم و درجاتِ پایین‌تر اهمیتِ قرار دارند، تغییر می‌یابند. هر دستوری، در رد یا تأییدِ شکلِ مبارزه، بدونِ توجهِ عمیق به موقعیت و مرحله‌ی مشخصِ جنبش، به معنایِ رها کردن

چهارچوبِ مارکسیسم است. این‌ها دو رهنمود اساسی تئوریک‌اند که لازم است سرلوحه‌ی کارمان قرار گیرند؛ در تأیید آنچه که گفته شد در تاریخِ مارکسیسمِ اروپای غربی، مثال‌های فراوانی وجود دارد. سوسیال - دموکراسی اروپا در حال حاضر، پارلمان‌تاریست و جنبشِ سندیکا‌های کارگری را به عنوان اشکال اصلی مبارزه پذیرفته است. در حالی که قبلن قیام را قبول داشت؛ در آینده نیز خلاف نظریه‌ی بورژوازی لیبرال از قماش کاپوت‌ها و کورکاهای روسی این شکل از مبارزه در صورت تغییر شرایط آماده‌ست که تأیید کند. در سال‌های ۷۰ میلادی قرن نوزدهم، سوسیال - دموکراسی استفاده از اعتصاب عمومی را به عنوان داروی سلامت‌بخش تمام دردهای اجتماعی و به عنوان وسیله‌ای جهت سرنگون ساختنِ بلادرنگ بورژوازی از راه غیر سیاسی رد کرد ولی سوسیال - دموکراسی، اعتصاب سیاسی توده‌ای را بخصوص بعد از تجربیات روسیه در سال ۱۹۰۵، به عنوان وسیله‌ی مبارزه که تحت شرایط مشخص ضروری‌ست، کاملن می‌پذیرد. سوسیال -

دموکراسی در سال‌های چهل قرن نوزدهم، نبردهای بادی کالی خیابانی را پذیرفت و آن را در اواخر قرن نوزدهم، بر پایه‌ی شرایط مشخصی رد کرد و سپس آمادگی کامل خود را برای تجدید نظر در این نظریه اعلام داشت و بعد از تجربیات مسکو، بنابر گفته‌ی کالسکی که تاکتیک نوین نبرد بادی کالی را به وجود آورد، مبارزات آن را اثربخش تلقی کرد.»

در واقع جنگ پارتیزانی اثربخش تلقی شد چون بدون این مبارزات و رویکردهای آنارشیستی، انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ غیرممکن بود و امروزه روز هم این رویه همچنان پایدار است! اما عده‌ای ناآگاه و مزدور، مخالف کار میدانی هستند.

فرآیند انقلاب‌های روسیه در اوایل قرن بیستم به این شرح بود که سال‌های ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰ اعتصابات و تظاهرات سراسری کارگران و دانشجویان، ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ شورش‌های دهقانی، دسامبر ۱۹۰۵ جنگ توده‌ای بادی کالی و قیام مسلحانه همچنین مبارزه‌ی پارلمانی مسالمت‌آمیز، آوریل تا ژوئن ۱۹۰۶ شورش‌های

منطقه‌ای، جولای ۱۹۰۵ تا ژوئن ۱۹۰۶ شورش‌های منطقه‌ای در ارتش و نیروی دریایی به وقوع پیوست. در این سیر تاریخی شاهد هستیم که قیام‌های دهقان‌ها علاوه بر انقلاب مشروطه‌ی روسیه، تداوم پیدا کرد و در همان زمان، تزار با استفاده از باندهای سیاه، مانند نیروی انتظامی، بسیج و قمه به دست‌های آزاد شده از زندان، به جان مردم می‌افتد. در آن زمان، لنین و انقلابیون مانند مزدوران کنونی اذعان نکردند اکنون که اوضاع خطرناک‌تر شده، بهتر است کنار بکشیم، بلکه دستور حمله به خائنان ملت را داد تا اینکه انقلاب ۱۹۱۷ به پیروزی رسید.

در موقعیت کنونی ایران نیز فروپاشی سیاسی زمانی رخ می‌دهد که بروتالیست‌ها (خشونت‌گرایان) در قدرت نباشند و مردم سازمان‌های مینی‌مالیستی تشکیل دهند. لنین در انتهای جزوه‌اش اذعان دارد که روش‌های مبارزه‌ی بلانکیستی و آنارشستی مردمی هستند. اما عده‌ای بی‌سواد به ظاهر چپ، خلاف سخنان رهبرشان

«لنین»، می‌گویند که این عملیات‌های سخت به وسیله‌ی کسانی صورت می‌گیرد که جدا از توده‌ی مردم هستند.

همانطور که اثبات کردم جنبش‌های ایرانی، رابطه‌ی مستقیمی با جنبش‌های روسی دارد، یک سال پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطه در ایران رخ داد و ۱۲ سال بعد در روسیه، حکومت سلطنتی از بین رفت. اما در ایران بعد از قاجار ناگهان فرد دیگری بر تخت سلطنت می‌نشیند. دلیلش نیز تنها و تنها، وجود اسلام است! فقط فرد مسلمان است که دنبال سلطان و آقابالاسر است و رفتارزنی‌اش همانند برادران توده‌ای و چپ‌بی‌سوادش است. کموسلمان‌ها قبل از آنکه کمونیست باشند، تسلیم الله هستند.

چگونه راه مبارز و مبارزه‌ی سیاسی را منحرف می‌کنند؟

وقتی از مخالفانِ داخلِ ایران حرف می‌زنیم، جغرافیا مشخص است. اما در مورد مخالفان ساکن خارج از ایران یک نقطه‌ی مشخص وجود ندارد، بلکه در مواجهه با پراکندگی مبارزانی هستیم که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند و این مسئله، همگرایی مبارزه را سخت‌تر می‌کند. بعضی وقت‌ها نیاز دارم با نیروهای مان که در لندن هستند، ملاقاتی داشته باشم و باهم به کافه رفته و قهوه‌ای بخوریم اما متأسفانه اعتمادِ کافی حتی برای این ملاقات ساده هم وجود ندارد.

برای بقا در جنگ با اهریمن، شیوه‌ای جز این را نمی‌توانیم اتخاذ کنیم و برای آنکه با جاعش مبارزه کنیم، نیازمند شناخت دقیق شیوه‌های مبارزاتی‌اش هستیم. جاعش، سپاه و ارتش دارد که حدود بیست درصد از هزینه، وقت و نیروی مبارزه‌اش با دشمن را دربرمی‌گیرد؛ اما هشتاد درصد باقی‌مانده در مناطق غیرنظامی هزینه شده‌ست که بخش مهم آن در حیطه‌های ژورنالیسم، پروپاگاندا و

نفوذ در اپوزیسیون است که درباره‌ی این بخش‌ها، درکِ درستی بین مخالفان وجود ندارد. وقتی هم مبارزی، اندکی در جامعه برجسته می‌شود، دایره‌ای از اطرافیان نقاطِ ضعف و قدرت‌اش را بررسی می‌کنند و براساسِ آن فضاسازی می‌کنند. برای مثال، رسانه‌های مجازی در ابتدا مستقل بودند و هر مبارزی با ایجاد صفحه‌ای اینترنتی، مبارزه‌اش را آغاز می‌کرد.

آمدنیوز را نمونه قرار می‌دهیم، صفحه‌ای محبوب هم شد اما گرداننده‌ای آن یعنی روح‌الله زَم، ابتدا توسط جاعش کنترل و مدیریت شد و سپس با نفوذ موفق شدند او را فریب داده و در نهایت حذف کنند. هر خبرنگارِ مردم‌دوستی که دنبالِ شهرت هم باشد، نیاز به اخبارِ جذابی دارد که پشتِ پرده‌ی جاعش را بگوید و این افرادِ پشتِ پرده هستند که از آن اخبار آگاه هستند. آن‌ها با امثالِ زَم، ارتباط می‌گیرند و بخشی از اخبار را درز می‌دهند که به اصطلاح آن‌ها را «اطلاعات سوخته» می‌نامند. در ظاهر این اخبار به ضرر جاعش است اما به سودِ بزرگتری برای رژیم منجر می‌شود.

در خیلی از بالماسکه‌ها، روح‌الله زم بازیچه‌ی دستِ اصلاح‌طلبان بود و غیرمستقیم کنترل می‌شد اما از میانه‌ی راه کنارش زدند و چون زم در اواخر دیگر بازی‌های‌شان را اجرا نمی‌کرد و با اتحاد با حزب براندازان وارد پروژه مبارزه میدانی و خیابانی با جاعش شده بود، به محض اینکه پروژه‌ی «دربی دختر آبی» به موفقیت رسید، او را مبادله کردند و برای همیشه زم را سوزاندند.

جاعش فنّ معامله‌گری سیاسی را یاد گرفته است؛ یک پاسدار اطلاعاتی برای آنکه بخشی از مردم به عنوان مبارز باورش کنند، اجازه دارد تا خطوط قرمزی که برایش مشخص کرده‌اند، پیش برود و به جاعش ضربه بزند. دلیل‌اش هم جنگی‌ست که درون سیستم اطلاعاتی وجود دارد. هفتصد میلیارد دلار پول نفتی که در دوره‌ی احمدی نژاد ملاًخور شد، غیب نشد! بلکه برای بقای جاعش، خرج وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه گردید؛ سربازان غایب امام زمان برای آنکه پروارتر بشوند، لازم است فضا سازی کنند. آن‌ها در عرصه‌ی مهره‌سازی، دست و دلبازند. باید این

شیوه‌ها را بشناسیم و بدانیم که آدمی ممکن است از اساس مزدور نباشد، حتی برانداز هم باشد اما هوش کافی نداشته و در دام اطلاعاتی‌هایی بیوفتد که نزدیکش شده و منبع اخبارش شده‌اند. امنیتی‌ها آموزش دیده‌اند و این تصور که سیستم امنیتی جاعش را مشتی مسلکون نمازکون می‌گردانند کاملن احمقانه‌ست. شاغلان اتاقهای فکر سیستم امنیتی جاعش همه از زمره نخبه‌های کشورند که از دانشکده‌هایی مانند علوم سیاسی دانشگاه تهران، فارغ‌التحصیل و جذب سیستم شده‌اند و کارشان هم مفهوم‌سازی‌ست. همان مجری‌ای که تا دیروز، سرِ دیگِ آتشِ حضرتِ سکینه، آتش می‌داد و می‌گفت اسلام زیباست! بعدها مأمور و مجریِ ایرانِ اینترنشنال می‌شود و بعدها می‌بینید که لخت هم می‌شود! در واقع پرستوها مثل پرویزها مدام نقش‌های مختلف و متضادی را می‌پذیرند.

مزدوران به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند، بعضی‌ها مانند زیباکلام، در لحظه‌ای که خطر ۵۰ درصدی نابودی و

فروپاشی جاعش حس شود، ظهور می‌کنند و خودشان را دایه‌ی مهربان‌تر از مادر نشان می‌دهند و مبارزه مردم را منحرف می‌کنند. گروهی هم مانند احمدی‌نژاد، هنگامی که خطر از بین رفتن جاعش به ۸۰ درصد می‌رسد خود را بانی اعتراضات نشان می‌دهند و دست به تغییر مسیر مبارزات می‌زنند. بعضی‌ها نیز در مواقعی که جاعش منافع بسیار مهم‌ش در خطر می‌افتد یا ۹۰ درصد احتمال فروپاشی‌اش وجود دارد، ظهور می‌کنند. در آبانگان شاهد بودیم که عده‌ای علاوه بر آنکه به مردم شلیک می‌شد، می‌گفتند که بانک‌ها را سپاه آتش زده‌ست و شما آرام و رام باشید! گاهی مزدورانی هم هستند که زمان رونمایی آن‌ها هنوز فرا نرسیده است و دقیقن در لحظه‌ی فروپاشی جاعش، ظهور خواهند کرد و در قواره‌ی رهبری ظاهر می‌شوند و ممکن است اعتماد بخش بزرگی از مبارزان را نیز جلب کنند. برخی از نیروها هم هستند که مزدور نیستند اما ضربه‌ای که می‌زنند از آن هم بدتر است. به همین سبب است که جاعش مدام مختصات امنیتی‌ها را تغییر می‌دهد و عرصه‌ی مبارزه

با این رژیم، پیچیده و صعب است. برای همین ما به انسان‌هایی که هوش سرشار دارند نیازمند هستیم. آدم‌هایی که به عنوان مبارز عَلم می‌کنید، هوش‌شان باید اثبات شود، این حرف معنای‌ش این نیست که حتمن آکادمیست باشند، بلکه گوش به زنگی دینامیک لازمه‌ی مبارزه است. هر کسی می‌تواند یک بار اشتباه کند، اما وقتی این اشتباهات تکرار می‌شود، بدین معنی‌ست که آن مبارز یا مزدور است یا در بعضی مواقع ابله‌ی‌ست که بدتر از یک نفوذی به جنبش براندازی ضربه می‌زند. شما لازم است دقت کنید که چه افرادی به جنبش براندازی سود رسانده‌اند. یک متفکر مبارز باید بداند که اطرافش را مزدور گرفته است و آن‌ها مدام با او معامله و تعدادی اطلاعات غلط و درست برای‌ش ارسال می‌کنند. آن مبارز باید قوه‌ی تشخیصش را به کار بیندازد و حتی بداند که کدام بخش از اخبار درست را استفاده کند و منافع براندازی را در نظر بگیرد؛ یک مبارز باهوش مدام در حال تصمیم‌گیری‌ست. از این لحاظ است که براندازی شغلی دائمی‌ست.

در فرآیند براندازی لازم است که افکار ساختارمندی مبارزه مردم را هدایت کند و این به معنای ایجاد سازمانی شعوری است. شعور هزاران راه روبه‌روی شما خواهد گذاشت و ربطی ندارد به ایدئولوژی که تنها یک راه را اجبار می‌کند. اگر ایده‌ای به نفع مردم و منافع ملی کشور باشد، قابل ستایش است و جریان غالب از آن باید استقبال کند حتی اگر مخالف اندیشه‌های آن‌ها باشد!

مانیفست حزب براندازان از تمام ایده‌های مختلف سیاسی یا ساختاربندی‌ها استفاده می‌کند و به نوعی مونتاژ آن‌هاست. قسمتی از آن اکوسوسیالیسم و قسمتی دیگر، ملی‌گرایی به معنای مطلق کلمه است؛ در بخشی پساآنارشیسم و در بخشی دیگر لیبرترینیسم است. در واقع این آزادی است که اگر عنصر محوری باشد، باعث نجاتمان می‌شود و این مسئله‌ای است که به هیچ عنوان در اسلام که به معنای تسلیم شدن است، وجود ندارد.

جاعش با مرکز قرار دادن شعائر اسلامی، مانند *النصر بالرعب*، می‌خواهد شجاعت را از مردم بگیرد و این استتیک مبارزاتی‌اش

است. به این دلیل می‌بایست اسلام برابر تروریسم قلمداد شود. ترور، معنای‌اش این نیست که حکومتی فقط با اسلحه مردم را می‌کشد بلکه هر دولتی که با ایجاد ترس و وحشت بر شما حکومت کند تروریستی است. اساس اسلام بر ترس و وحشت استوار است. هر مسلمانی که ادعای براندازی دارد، باورش نخواهم کرد چون اساسِ مسلمان بودن این است که یا ایجاد ترس بکند و یا بترسد. مسلمانان از نماز خواندن لذت نمی‌برند، بلکه از هراسِ جهنم است که دست به دعا می‌شوند. چرا می‌خواهند به بهشت بروند؟ چون اگر بهشتی نباشند خرافه می‌گویند تا ابدالدهر شکنجه خواهند شد و در آتش خواهند سوخت! مسلمان، اهل شکنجه و هراس‌سازی و حاضر به کشتن انسان‌ها و شهید شدن است. اما براندازی ضدّ این مفاهیم است. ما با چنین موجوداتی معاصر هستیم! از این جهت است که هر مسلمانی از نوع نرم و غیر نرمش، یک مزدور است و هیچ ایده‌ی اسلامی‌ای نیز به کار ما نمی‌آید، چون حتی اگر مؤثر هم باشد، یک جایی ضربه‌ای بزرگ می‌زند و

باعث شکست براندازی می‌شود. ما نمی‌توانیم باور کنیم که فلانی ممکن است در زندگی خصوصی‌اش مسلمان باشد و بی‌طرف باشد! اسلام نمی‌تواند دشمن اسلام شود، لچک به سر، خود لچک به سر است، از این جهت ملّاپاسدارِ خوب، تنها همان ملّاپاسدارِ مرده‌ست.

از سوی دیگر هنوز داریم برخی از لیدرهای سیاسی را که بویی از اسلام نبرده و در تمام عمرشان یک رکعت نماز هم نخوانده‌اند ولی به آنها آموزش داده شده که مردم را گاو فرض کرده از اسلام در جهت کسب رأی و تحمیق مردم استفاده کنند. نقد من باور بدون اساس و سند است. برای مثال سی ماه پیش، بخش بزرگی از اپوزیسیون، ایکس پاسداری را عَلم کرد و به محض فراخوان او برای تجمع در گورستانی در کرج و همکاری ژورنالیست‌هایی چون مسیح علی‌نژاد و ایران اینترنشنال سعی کردند این فرد را شانتاژ کنند.

اما پس از روشنگری‌های من، آن ایکس پاسدار به عنوان یکی از عوامل فریب براندازان حذف شد. آن‌ها با مردم رو راست و اهل خطر نیستند، به این خاطر که همین ژورنالیست‌ها، اصلاح‌طلبان و کل سیستمِ جاعش مزدورانِ خودش را به عنوانِ قهرمان برجسته می‌کند و وقتی که دروغ‌شان برملا شد، آن قهرمانانِ کذایی به جایی می‌رسند که دیگر کسی نمی‌تواند به آن‌ها نزدیک شود. کسی هم نمی‌پرسد که چرا بینِ ده هزار کشته‌ی آبان، یک نفر باید برجسته شود! این برجسته شدنِ یک نفر، از اساس غلط است. همانطور که سلطان، آیت‌الله و مُلاسلطان نمی‌خواهیم، حسین صحرای کربلا هم نمی‌خواهیم اما مجاهدین خلق برای‌شان مهم است که یک سردار شهید ساخته شود تا به ماجرای حسین و تشیع ربطش دهد!

از نظر این مسلمانان قتل‌عام و نسل‌کشی مفهوم‌ساز نیست؛ این نکاتِ تئوریک مهمی است که می‌خواهند از ده هزار نفر، به سیصد نفر و سپس به ۷۲ نفر تقلیل داده شود و در نهایت به آن یک نفرِ حسینِ صحرایِ کربلا برسند. من مطلقن مشکلی با یک قهرمان و

شهرت خانواده‌ی یک قهرمان ندارم، در ایران مشخص است که همه چیز دست سپاه و همه‌ی کارمندان نیز سپاهی‌اند؛ بحث من این نیست. ما باید یاد بگیریم که برای انسان ارزش قائل شویم، نمی‌توانید کشته‌ای را بهحسینِ صحرائِ کربلا تبدیل کنید و بقیه حتی در حد هفتاد و دو تن هم نباشند. نباید جای هزاران خانواده تنها یکی را بولد کرد چونکه آن‌ها زیر کنترل و ضرب نیستند و سپاه نمی‌تواند روی همه سرمایه‌گذاری کند. گرچه معنای‌ش این نیست که روی هر خانواده‌ی دیگری سرمایه‌گذاری کنند، همین اتفاق می‌افتد؛ قصدم از طرح اینگونه مباحث این است که می‌خواهم شیوه‌ی مبارزه‌ی سپاه را یاد بگیرید. روسیه و ملاها بلد جنگ‌اند اما اپوزیسیون روش مبارزه‌اش غلط است پس توانایی مقابله با آن‌ها را ندارد. برای مثال یک نفر که شش غزل ضد خامنه‌ای نوشته است و هر روز هم آن‌ها را می‌خواند، ابتدا دستگیر و سپس برجسته‌اش می‌کند. به حدی بزرگ که مهم‌تر از آبانگران می‌شود. بعدها از زندان مانند محمد نوری‌زاد بیانیه می‌دهد؛ گرچه

نوریزاد از اول اطلاعاتی بود اما شما آدمی را فرض کنید که در امر براندازی وی را شناخته‌ایم و سپس آلت دست سپاه گشته است. این‌ها نکات مهمی است که باید عمومی شوند. تلویزیون‌ها نیز در این بالماسکه‌ها شرکت و کسانی را مطرح می‌کنند که بازیچه‌ی سپاه و نیروهای امنیتی هستند. نرگس محمدی را مدام به زندان می‌برند و آزادش می‌کنند. انگار تنها کسی که دستگیر می‌شود، اوست. نرگس محمدی تنها کارش آن بود که در ۲۵ آبان، برای قهرمانی بزرگداشت می‌گیرند و وی آنجا شرکت می‌کند و دستگیر می‌شود و فردای‌ش هم آزاد می‌شود. ما فقط همین را می‌دانیم و بس! اما به وسیله‌ی ژورنالیست‌های کثیف در همه‌ی رسانه‌ها سرتیتر اخبار «بازداشت نرگس محمدی» است. تاکنون شنیده‌اید که این به اصطلاح مبارز بیست نفر را دور هم جمع کند و دیوان‌نویسی‌ای انجام دهد؟ یا جنبشی ایجاد کند؟ آیا فقط نرگس محمدی که همان زینب صحرائی کربلاست مهم است؟

کارخانه‌ی زینب‌سازی موقوف! این شیوه‌های منحرف کردن اذهان، به وسیله‌ی جاعش است. همچنین شگردهای دیگر جاعش این است که آن به ظاهر مبارزان، به شما دروغ بگویند که جاعش در حال نابودی و دچار فروپاشی اقتصادی شده است. اگر چنین رخدادی نیز اتفاق بیوفتد، سازمان‌بندی‌شان آنقدری قوی‌ست که فرو نمی‌پاشند. آن‌ها اگر از نظر اقتصادی در اذهان عمومی آهی در بساطشان نباشد، آنقدری منابع مالی دارند که به نیروهای خودشان جهت حفظ نظام، پول بدهند و اقلیتی باشند که آدم بکشند تا بمانند. آمریکا و اروپا نیز هرگز به اسم حقوق بشر، خطر نمی‌کنند تا عده‌ای انسان بی‌کله و لات را به جان خودشان بیندازند و ملت دیگری را نجات دهند. کشورهای خارجی وارد جنگ می‌شوند اما برای منفعت مردم خودشان می‌جنگند و این امری منطقی‌ست. من توقع شق القمر کردن از آمریکا یا اروپا را ندارم، انتظار من فقط آن است که سر جان انسان‌ها با جاعش معامله نکنند. از این جهت است که وقتی دادگاهی تشکیل می‌شود، اطلاعات غلط را بررسی

می‌کنند و نشر می‌دهند تا چهره‌ی کثیفِ جَلادِ خایم‌نی را تلطیف کنند و بگویند که مَلاها آنچنان هم خونخوار نیستند و اتّحادیه‌ی اروپا می‌تواند با آن‌ها معامله کند. گرچه ما نمی‌گوییم که همه‌ی دادگاه‌ها ضدّ براندازی‌اند اما سخنی داریم که مدام آن را تکرار می‌کنیم و می‌گوییم که بالای ده هزار نفر در آبانگان «جنبش آبان» کشته شده‌اند در حالی که در این دادگاه‌ها گفته شده است ۳۲۳ نفر! من می‌توانم اثبات می‌کنم که تنها در دولت آباد کرمانشاه، حداقل ۵۰۰ نفر توسط رژیم در آبان به قتل رسیدند. تقلیل دادنِ یک نسل‌کشی به ۳۲۳ نفر، ظلم بزرگی به ملت ایران است. از طرف دیگر هم طبق این گزارش‌ها، تفسیری درست می‌کنند که نزاعی بین مردم و دولت بوده که چند بانک را آتش زده‌اند و برای همین، حکومت هم چندین نفر را کشته است و طبق این تفسیر در برجام، معامله‌شان را پیش می‌برند. از یک طرف هم سیستم جهانی، طالبان را خونخوار معرفی می‌کند، برای همین جرأتِ معامله با آن‌ها را ندارند. اگر تناقض در رفتارشان است پس منفعتی

در کار است و گرنه فرقی بین جاعش و طالبان نیست. پس چرا خودمان در خیابان، سازمان‌بندی‌ای درست نمی‌کنیم تا با این اقلیت برای آزادی خودمان بجنگیم؟

گاهی برخی از پارتی‌سان‌ها اعلام می‌کنند آماده‌ی جنگ هستند و منتظر فرمان‌اند. من می‌توانم هوش و دانش‌ام را همانند این چهار سال، در اختیارتان قرار دهم اما در این برهه لوازم سازماندهی یک جریان و رهبری کلان آن باید توسط همه انجام شود پس ناگزیریم از همین امروز به سازماندهی موتاهاها بپردازیم. در این چند سال از چندین جهت به من حمله شده است، من دلم نمی‌خواهد که برجسته شوم و زمان‌تان وقف این شود که از من دفاع کنید. کار شما براندازی‌ست، نه دفاع از موتا! در اساس کار ما، جنگیدن علیه تمرکز قدرت است و شما مشاهده می‌کنید که آن‌ها کاری می‌کنند که دفاع از موتا بدل به بخشی از مبارزه شود و این مبارزه را صعب می‌کند! دلیل‌اش هم این است که در مرکز فقط موتا می‌جنگد و اساسن یک موتا به کار ما نمی‌آید؛ از آن جهت است که شعار

موتاهایا را درست می‌کنم و این نقطه‌ای است که جاعش در آن می‌بازد. چون اولین بار است یک رهبر می‌گوید که من رهبر نیستم! اصلن نمی‌خواهم که رهبر باشم، همه رهبر هستیم، من شاه نیستم، پس باید مردم‌شاهی را گسترش دهید و این نکته‌ای است که باید درک شود و درک آن، نیازی به مغزِ بزرگی ندارد؛ جاعش چهره‌هایی را که تک‌نفره مبارزه می‌کنند، زیر فشار قرار می‌دهد. به خصوص اگر آن فرد نتواند به مریخ برود و آنجا زندگی کند! پس ناگزیر به تشکیل هسته‌های مبارزاتی و موتای خودتان هستید؛ هر جریانی هم که به صورت واقعی با جاعش بجنگد، از آن پشتیبانی خواهیم کرد، همانطور که در این مدت حمایت کرده‌ایم و این نشأت گرفته از ایدئولوژیک‌محور نبودن ماست. ما بجز ماجرای دخترِ آبی (که جاعش در آن شکست خورد) و دو عملیات ساعت سیاه، هیچ فراخوانی ندادیم اما هر جایی که اتفافی خیابانی افتاد، وسط میدان بودیم و نقش محوری داشتیم. بیشترین دستگیری‌ها، کشته‌ها و مبارزات از حزب براندازان است اما بجای تقدیس‌شان،

سانسورشان کردند! پارتی‌های ما با آتش زدن بانک‌ها، ضربه‌ی اساسی را به جاعش وارد کردند اما مزدوران حکومت، در بیرون مرزها چه گفتند؟ «حکومت عامل آتش زدن بانک‌ها بوده است!». البته، بخشی‌شان مزدور و بخشی دیگر ابله سیاسی بودند و هستند. بانک‌ها محل دزدی از مردم و مال‌باختگان همان موتور قیام فرودستان دی‌ماه ۹۶ بودند، پس طبیعی‌ست که در قیام آبان از بانک‌های سپاه قاتل انتقام بگیرند و آنها را به آتش بکشند.

بدون سازماندهی دهاتی‌ها و جنوب‌شهری‌ها، براندازی

غیرممکن است، (بخش اول)

در این روزان مدام از من سوال می‌شود چه هنگام براندازی و قیام اتفاق می‌افتد؟ این‌ها جمعیتِ مدام منتظر هستند! حتی اگر ادعای ضد اسلام و ایرانی بودن داشته باشند، مسلمان‌اند! چونکه در انتظارِ نجات‌دهنده هستند. قصدِ من از طرحِ این نکته، اسلام‌گایی نیست، بلکه می‌خواهم به موضوعی دیگر اشاره کنم. اوایلِ براندازی که صفحه‌ی زَم «آمدنیوز» فعال بود، عده‌ای می‌گفتند که امروز و فرداست که براندازی رخ بدهد و بعد از سرکوبِ ۱۷ دی‌ماه ۹۶، عده‌ای سلطنت‌طلب با نگاهی غیر علمی و غیر عملی، اصرار بر براندازی و تظاهرات در ۲۲ بهمن آن سال داشتند. وقتی که این کار را غیرممکن می‌دیدم، به من تهمتِ مزدوری زدند.

ما باید با تغییراتِ بنیادین، رفتارِ علمی داشته باشیم. شما نمی‌توانید بدون سازمان‌دهی و آماده کردنِ اذهانِ مردم، مدعی براندازی شوید. بی‌شک سال ۹۶ برخلافِ امروز، گفتمانِ براندازی خودش را نشان

نداده بود، به همین دلیل همه‌ی مردم برانداز نبودند. اکنون نیز که همه خواهان براندازی هستند، این عمل ممکن نیست؛ چونکه اصلاح‌طلبان، ژورنالیست‌ها و کلّ اپوزیسیون و کسانی که از این راه نان می‌خورند، با تشکیل گروه‌های منحرف‌کننده، مانند گروه گذار و تزریق توهمات خودشان، جهت براندازی را که سازمان‌بندی نداشت، تغییر دادند و جای لیدری مردم، دیسلیدری کردند. اگر به کلمات دسته‌های یاد شده، مانند کلمه‌ی «سلطنت‌طلب»، نگاهی بیندازید، متوجه می‌شوید که خودشان هم آمادگی برهم‌زنی سلطنت را ندارند.

برای آنکه کاری را آغاز کنید، ابتدا لازم است با ادبیات آن امر آشنا شوید. براندازی، براندازی نمی‌شود مگر آنکه ادبیاتش ساخته شود که با تلاش چندساله، این کار تا حدود زیادی صورت پذیرفته است. پس از آشنایی با زبان براندازی، باید میدانی‌اش کنید که در موضوع مورد بحث، عملی کردن به درستی اجرا نشده است. برای

عملیاتی کردن، باید بدانیم که چرا ایده‌ی نو از زمانِ مشروطه تا به اکنون، اجرایی نشده و هنوز یک انقلابِ ساختاری نداریم.

احزابِ چپی مانند حزبِ توده که از زمانِ تأسیس آن، از سندیکای کارگران، اتحادِ کارگران، فعالیتِ کارگران و غیره می‌گفت، آنقدر «کارگر» از گرده کارگر کار کشید که حالا دیگر بدل به حسین و واژه‌ای مقدس شده و اینها همه در حالی‌ست که کار براندازان معمولی کردن امر مقدس است. همیشه قدرت با متافیزیک و مقدس کاسبی کرده همچنان که از واژه‌ی مقدس شده‌ی کارگر احزاب روسی بیشترین سود را بردند اما در عمل هیچ کاری برای کارگر انجام ندادند. از طرفی وقتی اینکه کلمه کارگر را به زبان می‌آورن دیدی انگلیسی، فرانسوی یا در نهایت روسی، نسبت به کارگر دارند که درست نیست، چون هر سه آن کشورها صنعتی بودند و برخلاف ایران، همه چیز در آنجا بر شانه‌ی کارگر سوار بود. این گفتمان، بدون مدرنیزیشنی که از مدرنیزم برخوردار

نیست، یعنی ایده به کشور آمده اما ایرانی نشده است، وارد فرآیندی غلط، در تفکر احزاب شد.

اکثریت کارگران ایرانی روستانشین هستند و در انقلاب ۵۷، آنها هیچ نقش فعالی نداشتند. برای مثال، دایی ام طرفدار چریک‌های فدایی خلق بود، وی با دوستانش در دگه‌هایی که دو طرف جاده‌ی چمخاله زده بودند، بحث‌های ابتدایی مارکسیستی و سوسیالیستی می‌کردند؛ این ایده‌ها به طور تقریبی پا گرفته بود اما هرگز همه‌گیر نشد، چونکه برعکس دایی من، آن‌هایی که از کارگر دفاع می‌کردند، خودشان کارگر نبودند و آن‌ها را مورد شناسایی قرار نداده بودند. آن کشاورزی که گاو می‌چراند، از اساس اطلاعی از کمونیست نداشت و وقتی هم که می‌خواست اطلاع پیدا کند، از ملای مسجد سؤال می‌کرد و وی هم در جواب می‌گفت که کمونیست یعنی اینکه شما خواهر و مادرت را به بیگانه بدهی! همزمان با گروه‌های چپ که تریبون نداشتند و با مردم روستانشین در ارتباط نبودند؛ حوزه‌ی علمیّه در رمضان و محرم، فعالیت

تشکیلاتی اسلامی می‌کرد و به اسم طلبه، مأمورهای خودش را به ده‌کوره‌ها می‌فرستاد و در جواب مردمی که کمونیست‌ها را می‌دیدند، مثنی خزعبل تحویل‌شان می‌داد. همین روستایی‌ها که اکثریت جامعه هستند اگر ذهنشان ساخته نشود، چماق به دست می‌گیرند.

از زمان فعالیت چریک‌های فدایی خلق تا به اکنون، نتوانسته‌ایم روستاها را فعال کنیم. اینترنت شهرستان‌ها را به روز کرده است اما هنوز در حواشی آنها لات‌ها و قمه‌کش‌ها جولان می‌دهند و در خدمت سپاه هستند و به محض اینکه بخواهیم آنجا کار سازمانی کنیم، گمراه‌مان می‌کنند و لیدری برای‌مان می‌سازند که جای رهبری مبارزه به عنوان یک کاندیداتور تنها خودش را تبلیغ می‌کند و مدام با متر میزان محبوبیت مردمی‌اش را اندازه می‌گیرد! دو نمونه‌اش رضا پهلوی و مریم رجوی‌ست که اولی فکر می‌کند کاندیدای ریاست جمهوری‌ست و باید حرف‌های اخلاقی بزند، دومی هم گرچه نرمی اولی را ندارد اما با اعیان‌نشینی‌اش در

پاریس، بیشتر از آنکه کارِ تشکیلاتی بکند و به فکر بسط و توسعه‌ی حرکتی انقلابی باشد، مانند گروهی مافیایی که فقط در بین خودشان می‌لوند، مناسباتِ درون حزبش را سازمان می‌دهد. گروه‌های چپ هم که اکنون زیر سیطره‌ی روسیه و ضد هر حرکتِ ملی هستند.

از سوی دیگر هم ژورنالیست‌ها، روی طبقه‌ی متوسط که کارمند و وابسته به دولت هستند، تاثیر می‌گذارند و خود دولت نیز دستِ سپاه است. در نتیجه کارمندان ایران سپاهی‌اند و اگر خواستِ سپاه پاسدارن محقق نشود، کارمندان حقوق نخواهند گرفت.

تمرکزِ جنبش براندازی هم در فضای مجازی روی طبقه‌ی متوسط است در حالی که کل عملیاتهای میدانی را فرودستان به اجرا می‌رسانند. با این وجود آن کشاورز و دامدار روستایی، اخباری را که می‌سازید، چون وقتش را ندارد پس دنبال هم نمی‌کند. و این در حالی‌ست که اگر آگاهی اپیدمی نشود،

سازماندهی هم صورت نمی‌گیرد!

سال ۵۷، بعضی از روستاها تا سال‌ها نمی‌دانستند که شاه از ایران رفته است. ما با چنین سیستمی رو به رو هستیم و آن نگاه، هنوز دست نخورده باقی مانده اما به شیوه‌ای دیگر! در ادامه به نقد این مسئله می‌پردازم و راهکارهای عملی آن را در اختیارتان خواهم گذاشت.

بدون سازماندهی دهاتی‌ها و جنوب‌شهری‌ها،

براندازی غیرممکن است، (بخش دوم)

یکی از جنبش‌هایی که در آمریکای لاتین، جریان ملی می‌نامندش و به از نظر خواست و تئوریک نزدیک است، ارتش آزادی بخش زاپاتیستا است. مکزیک مانند ایران تمدن غنی‌ای دارد، ۵۰۰ سال است که در حال جنگیدن جهت احیای فرهنگ دیرینه‌شان، مایاها هستند. در ۱۰۰ سال گذشته‌ی آن کشور نیز، سه جریان اصلی اعتراضی داشته‌ایم. اولی، مبارزات مسلحانه‌ی ۱۹۶۷ و دومی، مبارزات ۱۹۷۹ بود که هردوی‌شان سازماندهی داشتند اما چون از حمایت واقعی دهقان‌ها بهره‌مند نبودند، محکوم به شکست شدند. از دل این دو جنبش بعدها احزابی به وجود آمدند که آلت دست استعمار گشتند و به سیطره‌ی استثمار بر دهقان‌ها بیشتر کمک کردند. تنها جریانی که در آن کشور کشاورزی محور (مانند ایران) خوشنام است و توانست در سال ۱۹۱۰ دهقان‌ها را متحد کند، تشکیلات آنارشیست معروف، زاپاتا است. ۸۴ سال بعد از

جنبش او، جریان مسلحانه‌ای به وسیله‌ی فرمانده مارکوس در استان فقیرنشین چیپاس به وقوع پیوست که از جنبش‌های ۱۹۷۲ درس گرفته بود و با اتحاد دهقان‌های بومی و فرمتی آنارشیستی و با احترام به زاپاتا، آن را زاپاتیستا نامیدند. مارکوس شخص محوری و ایدئولوگشان است و گرایشی مارکسیستی دارد اما کل جنبش، همانند زاپاتا، آنارشیستی است به همین دلیل، بدون رهبر و دارای مدیران زیادی در بدنه‌شان‌اند. یکی از شعارهای آن‌ها، «زمین و آزادی» و شعار دیگرشان «احیای مایایسم» است و چون در مکزیک، اقوام دیگری، اهداف خودشان را در احیای تمدن مایایی می‌بینند، در محبوبیت جنبش کمک به سزایی کرد. درباره‌ی سرخپوستان مکزیک حتمن شنیده‌اید که به بهانه‌ی کشف معادن طلا، زمین‌های‌شان تصاحب شد و سپس هستی‌شان را از آن‌ها گرفتند. مانند این ماجرا در تاریخ ایران هم اتفاق افتاده است. همان‌طور که آن‌ها از مایاها می‌گویند، ما هم به احیای ایران باستان فکر می‌کنیم. و جالب اینکه عده‌ای خودچپ‌خوانده که از بدو

پیدایش پی کسب قدرت بوده‌اند و مدام مثل توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها گاردهای راست‌گرایانه داشته‌اند در حالی که قربان صدقه‌ی رفتارزنی‌های مبارزانِ مکزیکی می‌روند، به ما ایرانارشیست‌ها که برای تحقق ایده‌ی دی‌وس و احیای مجلس مهستان تلاش می‌کنیم، انگ نژادپرستی می‌زنند.

مبارزانِ آمریکایِ جنوبی، دو انقلابِ السالوادور و نیکاراگوئه را پشت سر نهاده‌اند و از آن پیش‌متن‌ها، جهتِ پیش رفتن استفاده می‌کنند، برخلافِ ایران که براندازی‌هایِ مشروطه و ۵۷ را از سرگذرانده است اما عده‌ای هنوز در آن هنگامه مانده‌اند و حزبِ مشروطه‌خواهان را تأسیس می‌کنند!

مادرِ ما، قیامِ فرودستان است؛ ارتشِ زاپاتیستا نیز وقتی اعلامِ وجود می‌کند که کارلوس سالیناس د گورتای با تزویر و تقلب، مردم را فریب داده و پیروز انتخابات می‌شود و دولتی غیرقانونی تشکیل می‌دهد. جنبش یاد شده، سعی می‌کند با مسلح کردنِ ذهنِ روستاییان و کارِ چریکی، او را خلع ید کند و انتخابات دوباره

برگزار شود. سن کریستوبال با جمعیت هشتاد هزار نفر، اولین شهری است که به دست زاپاتیستا آزاد می‌شود و اوکازینگو، با جمعیت صد هزار نفر، دومین شهری بود که از کنترل دولت مکزیکی خارج شد. چطور اینهمه جمعیت توانست خود را از چنگ حکومت رها کند؟ چون بخش بزرگی از مردم مسلح بودند. اما این روزها، اپوزیسیون به شما می‌گوید که اسلحه به دست نگیرید و کاری به نیروهای مسلح نداشته باشید زیرا آنها از شما هستند! ولی از طرفی به محض آنکه قیامی صورت می‌گیرد، نیروی انتظامی به قصد تکه‌تکه کردنتان به خیابان‌ها اعزام می‌شوند! آن دسته از اپوزیسیون، از سر مزدوری یا ناآگاهی، تحولات جهان را نمی‌بینند که تمامی این اتفاق‌ها بر سر ملت مکزیکی نیز آمده‌ست. پس مدام نگویند که ما زمانی شاه جهان بودیم و از فکر برتر حرف نزنند، خیر! مکزیکی‌ها از شما جلوترند. تعداد بی‌شماری فیلم با محتوای سرخپوستی می‌سازند تا همه‌ی دنیا ببیند چه بلایی سرشان آمده است. در نتیجه از دید مردم دنیا هر عملی ضد دولت‌شان بکنند

توجیه می‌شود و اگر درباره‌ی مایایسم حرف بزنند، درک می‌شوند. اما این حق را به ایرانیان نمی‌دهند؛ چون هر کسی که در ایران حکومت به دست گرفته، از طریق اسلام و قرآنت‌های روسی و انگلیسی و آمریکایی و به نام‌های ملاً و سلطان، نفت شما را به تاراج برده و از همان سرمایه، در جهت فریب‌تان استفاده کرده، زیرا در کشور ما همیشه بلاهت سوار بوده است. شما زحمت‌های شبانه‌روزی من را می‌بینید که چگونه گفتمان‌هایم جواب می‌گیرند و همه‌گیر می‌شوند اما ناگهان ابلهانی سوار این سخنان می‌شوند. آپانگان شکل می‌گیرد و عده‌ای ژورنالیست و ملاًزاده و سلطان‌زاد که نه سر پیازند و نه ته پیاز، بیانیّه می‌دهند. آن‌ها نه ایده‌ای دارند و نه تفکری نو در سرشان است، در حالی که انقلاب را ایده پیش می‌برد.

در این زمینه، استان چیاپاس، نمونه‌ای از ایده‌ی نو، سازمان‌بندی و ساختار انقلابی است که برخلاف ایران، تمام دهقان‌هایش لیبرو هستند. مائوویست‌ها «جنبش کمونیستی منتسب به مائو تسه

تونگ» هم کارشان را از دهات‌های چین شروع کردند. آن‌ها مانند سیل به شهرها حمله‌ور می‌شدند و آن‌ها را تصرف می‌کردند و توانستند دیکتاتوری چین را شکست دهند. اما چپ ایرانی برخورداردی شهری با پدیده‌ی انقلاب دارد. تعریف چپ ایرانی از کارگر کسی است که در شهر کار می‌کند و این نگاه اشتباه است.

زاپاتیستا، طی عملیات پارتیزانی‌ای که در دو شهر نزدیک مکزیک انجام دادند، دو دکل فشار قوی برق را که قدرتشان چهارصد هزار وُلت بود، با دینامیت منفجر کردند. قصد من این است که بگویم کار مسلحانه، ناگزیری ماست اما رضا پهلوی می‌گوید که اگر دست به اسلحه ببرید، سپاه شما را کت و پار می‌کند. نسخه‌ای که او می‌پیچد این است که بنشینیم و شاهد قتل تدریجی خودمان باشیم! در حالی که طرفدارانش از سلاطین ایران حرف می‌زنند و غافل‌اند هر سلطانی که که در تاریخ بعد از اسلام، قدرت را در دست گرفته، طرفدارهای سلطنت قبلی را از بین برده و اهل مبارزه و کُشتار بوده است؛ برای نمونه، آغا محمدخان چشم بسیاری را از حدقه درآورد.

اکنون جاعش خونخوارتر از آغا محمدخان است پس چرا عده‌ای
دم از مبارزه‌ی مدنی می‌زنند؟!

از طرفی جمهوری اسلامی با تشکیلاتی که دارد، توسط
تلویزیون‌های برون‌مرزی تظاهرات ساختگی ایجاد می‌کند و هدف
هم شناسایی آن دسته از براندازان است که درک کافی از جنگ با
این حکومت غاصب را ندارند! دلیل آن‌همه شناسایی نیز آن است
که صدایی جز حزب توده و الباقی مزدوران در پشتِ سرمان
نمی‌آید و پیش‌رویِ مان نیز جز خلأ نیست.

جنبش‌هایی نظیر زاپاتیستا را ببینید که چگونه از گذشته عبرت
می‌گیرند؛ ما هم باید از جنبش‌هایی نظیر سیاهکل درس بگیریم و
ضعف‌هایش را شناسایی کنیم. مهدی خدابنده که شروع‌کننده‌ی
جنبش سیاهکل است، دانشجوی پلی‌تکنیک بوده که پس از اخراج
شدن از دانشگاه، به یکی از دهات‌های لُرزبان می‌رود و در آنجا
معلمی می‌کند. سپس با پنج، شش نفر دیگر، جنبش را ایجاد
می‌کند. او هوش بومی کردنِ قضایا را داشت و آن جریان، مدیونِ

هوش اوست اما هیچ اسمی از او برده نمی‌شود در حالی که اگر وی به عنوان لیدر جریان، با چهار نفر سیاه‌کلی و لنگرودی و لاهیجانی گروه می‌شد تا بتوانند با گالش‌های آن مناطق گفتگو کنند، سپس بجای آنکه به پاسگاه نظامی حمله کنند، روی مغز مردم آن منطقه کار می‌کردند و آنها را به مبارزانی شجاع بدل می‌ساختند، شاید حالا از آن جنبش تنها یک خاطره باقی نمی‌ماند. اید مانند ملاها که خرافاتی‌ها و قاتلان اسلامی را به وجود می‌آورند، آنها هم انسان‌های خودشان را می‌ساختند.